



سیری در معارف اسلام

خیر و شر

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه اعظم فرحزاد - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

خبر و شر

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمد ارشاد
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: بیان تمام خیر و شر در قرآن..... ۱۱
- عدم بخل خداوند در هدایت انسان..... ۱۳
- جزای بخل در روز قیامت..... ۱۴
- مقایسه انفاق در زمان حیات و بعد از مرگ..... ۱۴
- انواع بخل..... ۱۵
- بخل در گرو گذاشتن آبرو..... ۱۵
- توصیف امیرالمومنین علیه السلام از بیان خیر و شر در قرآن..... ۱۶
- معرفی شراب در قرآن به عنوان شر..... ۱۸
- ضررهای شراب..... ۱۸
- اشعار ایرج میرزا در مذمت شراب..... ۱۹
- مومن واقعی در کلام حضرت امیر علیه السلام..... ۲۰
- پیرمرد حمال که مومن واقعی بود..... ۲۱
- روضه شب یازدهم..... ۲۲
- دعا..... ۲۳
- جلسه دوم: ضررهای بی دینی..... ۲۵
- بیان تمام منافع و ضررهای انسانی در قرآن..... ۲۷
- ظاهر فریبنده ضررها..... ۲۷
- باطن و حقیقت ضرر..... ۲۸
- خوردن مال یتیم..... ۲۸



- گناه و خروج از دیانت..... ۲۹
- پول و انکار امامت..... ۲۹
- فلسفه دعوت به صبر در اسلام..... ۳۰
- عدم استقامت و بی دینی مردم مدینه..... ۳۰
- بی دینی و عدم استقامت در مقابل تحریم..... ۳۱
- عدم استقامت بعضی از عالمان دینی در مقابل فرهنگ غرب..... ۳۲
- ادامه بحث باطن و حقیقت ضرر..... ۳۲
- مال یتیم و خوردن آتش..... ۳۲
- انسان گنه کار و هیزم جهنم..... ۳۳
- ادامه بحث گناه و خروج از دیانت..... ۳۳
- گناه و از بین رفتن ایمان..... ۳۳
- گناه و عالمان دینی..... ۳۴
- داستان خانه و مجسمه طلای مصادره‌ای در سال ۵۷..... ۳۵
- ثمره دین باوری در پزشکی..... ۳۶
- مقایسه دین داری و بی دینی..... ۳۷
- روضه حضرت سکینه علیها السلام..... ۳۷
- دعا..... ۳۸
- جلسه سوم: نیاز عقل به وحی در تشخیص خیر و شر**..... ۳۹
- عدم توانایی عقل بر شناختن همه منافع و مصالح..... ۴۱
- ارسال رسل بهترین دلیل بر عدم درک کامل مصالح و مفاسد..... ۴۲
- شناخت بخشی از مصالح و مفاسد توسط عقل..... ۴۲
- پنج خیر در سوره مزمل..... ۴۲
- ایمان، شرط قبولی اعمال..... ۴۳
- محاسبه همه اعمال در روز قیامت..... ۴۴
- افزودن بر اعمال نیک..... ۴۶
- کاشت هزاران درخت خرما توسط امام علی علیه السلام..... ۴۶
- کاشت هزاران درخت زیتون در زمین‌های بی حاصل..... ۴۷



فهرست مطالب

۴۸	دعا.....
۴۹	جلسه چهارم: وسعت جهان و محدودیت عقل انسان.....
۵۱	مقدمه.....
۵۱	کثرت اشیا و علم محدود انسان.....
۵۲	اشاره حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به وجود موجودات میکروبی.....
۵۳	وجود دستورات بهداشتی زیاد در اسلام.....
۵۴	کارآمدی اسلام در عصر جدید.....
۵۵	مثال‌هایی از قوانین مترقی اسلام.....
۵۶	آثار تربیت اسلامی.....
۵۷	محدودیت انسان.....
۵۸	بیان شگفتی‌های خلقت در قرآن.....
۵۹	بیاناتی از قرآن در وصف علم و درک محدود انسانی.....
۶۰	توصیه به مسئولان مراسمات مذهبی.....
۶۰	روضه وداع حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۶۳	جلسه پنجم: نعمت و رحمت الهی.....
۶۵	محدودیت عقل انسان و نیاز به وحی.....
۶۵	وسعت رحمت الهی.....
۶۶	دلیل عذاب انسان‌ها.....
۶۶	توبه و رهایی از آتش.....
۶۶	خداوند منشا خوبی‌ها.....
۶۷	منشا مصیبت‌های انسان.....
۶۷	نعمت‌های الهی به انسان.....
۶۹	کم شدن تاثیر کلام و عاظ و خطبا.....
۷۰	عمل کردن و عاظ به توصیه‌های خود.....
۷۰	اخلاص محدث قمی در نوشتن کتاب منازل الآخرة.....
۷۱	اندیشیدن به توشه آخرت.....
۷۲	ادامه بحث دلیل عذاب انسان‌ها.....



۷۳	روضه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small> و اسلم ترک
۷۵	جلسه ششم: قرائت قرآن
۷۷	مقدمه
۷۷	قرائت قرآن
۷۷	نوشتن، راز ماندگاری مطالب
۷۸	اثر شعر خوب
۷۹	چهره جهانی سعدی
۷۹	ادامه بحث اثر شعر خوب
۸۰	ماندگاری هیئات منّا الذلّة
۸۰	شعر ملک الشعراى بهار در وصف ظلم ستیزی
۸۲	هویت واقعی امام حسین <small>علیه السلام</small> و یارانش
۸۲	همه انسان ها جای رشد دارند
۸۲	شیخ مرتضی طالقانی
۸۳	غنیمت شمردن نعمت عمر
۸۴	ادامه داستان شیخ مرتضی طالقانی
۸۴	ادامه بحث قرائت قرآن
۸۵	توصیه امام علی <small>علیه السلام</small> به قرائت قرآن
۸۶	قرائت قرآن در هر حالتی
۸۶	قرائت قرآن هاشمی رفسنجانی در زندان
۸۷	روضه سر بریده امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۹	جلسه هفتم: تندخویی و شیوه مقابله با آن
۹۱	مقدمه
۹۱	تندخویی از مصادیق شر
۹۲	تحلیل پزشکی از تندخویی
۹۲	شیوه مقابله با تندخویی
۹۳	تندخویی و زندگی با معصومان
۹۴	چشم پوشی راه کار برخورد با تندخویی



فهرست مطالب

- ۹۴.....سیره عملی امام سجاده علیه السلام در مواجهه با عصبانیت.....
- ۹۵.....لزوم عمل به سیره اهل البيت علیهم السلام.....
- ۹۵.....عصبانیت و درگیری با سه مساله.....
- ۹۶.....طلاق‌های بی دلیل.....
- ۹۷.....ادامه بحث سیره عملی امام سجاده علیه السلام در مواجهه با عصبانیت.....
- ۹۸.....حقیقت دین.....
- ۹۹.....معرفی علم اخلاق.....
- ۱۰۰.....ادامه بحث سیره عملی امام سجاده علیه السلام در مواجهه با عصبانیت.....
- ۱۰۱.....داستان عصبانیت آیت الله بروجردی.....
- ۱۰۳.....روضه.....

جلسه اول

بیان تمام خیر و شر در قرآن

عدم بخل خداوند در هدایت انسان

کتاب خدا سی جزء است، در حدود شش هزار و شش صد و شصت و چند آیه و صد و چهارده سوره پیکر این کتاب عظیم الهی را تشکیل می‌دهد. این کتاب هر چه برای انسان خیر است، مفید است، با منفعت است، برای دنیا و آخرت او برای جمع خانوادگی او، اجتماعی او، اقتصادی او سودمند است بیان کرده است. کسی راهنمایی انسان به خیر را پنهان می‌کند که بخیل است، چون بعضی افراد ثروتمند هستند ولی بخل در مال دارند، حاضر نیستند با پروردگار عالم معامله کنند، با این که خداوند در قرآن مجید هیچ مرد و زن ثروتمندی را مالک واقعی مال نمی‌داند، مالک همه آسمان‌ها و زمین و هر چه بین آسمان‌ها و زمین است خداوند متعال است، ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ ثروتمند برای خدا در ثروت حالت جانشین را دارد، ثروتمند برهنه به دنیا آمده است و با سه قطعه پارچه کفنی در خاک خوابانده می‌شود و آنچه که از ثروت در اختیارش است قابل نقل و انتقال است، اگر انسان مالک واقعی بود دیناری از ثروت او قابل نقل و انتقال نبود، مالک واقعی خداست و ملک او نقل و انتقال پیدا نمی‌کند بلکه دست به دست بین مردم می‌گردد ولی اصلش از خداست.



جزای بخل در روز قیامت

برادران و خواهران! اگر ثروتمندی بین شما هست عرض می‌کنم در آیه صد و هشتاد و سه سورة آل عمران^۱ پروردگار می‌فرماید در روز قیامت، ثروت هر ثروتمند بخیلی به صورت طوق و گردن‌بند می‌افتد بر گردنش، این گردن‌بند و طوق تا ابد به گردنش است و هیچ کس را با این گردن‌بند و طوق رسواکننده بهشت نمی‌برند. قرآن مجید می‌گوید جای بخیل - هر کسی می‌خواهد باشد- در دوزخ است. درباره ثروتمندان بخیل قرآن می‌گوید: ﴿فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲؛ مگر این که ثروتمند بخواهد راحت زندگی کند و دچار اضطراب نباشد، در این صورت باید به خودش بقبولاند که قرآن دروغ است، اما اگر انسان ذره‌ای دین داشته باشد با این آیات نمی‌تواند راحت باشد. وقتی به من ثروتمند وعده قطعی دوزخ داده شده است، چگونه می‌توانم آرامش صد در صد داشته باشم؟!

مقایسه انفاق در زمان حیات و بعد از مرگ

شاید بعضی از شما ننشیده باشید که کسی در مدینه مرد، وقتی وصیتش را باز کردند نوشته بود تمام ثروت من را منهای آن مقداری که برای زن و بچه‌ام باید بماند، پیغمبر ﷺ با دست خودش در راه خدا بدهد، به فقیر، به مستحق، به مشکل‌دار، به ورشکسته و از کار افتاده، با دست پیغمبر ﷺ به آن‌ها برسد. آمدند خدمت پیغمبر ﷺ، چون وصیت کرده بود، همه را در راه خدا دادند، داشتند ته انبار جنس‌هایش را جارو می‌کردند که رسیدند به یک خرما که در خاک و خل‌ها افتاده بود، به درد هم نمی‌خورد، خود رسول خدا ﷺ خم شدند و این خرمای خاک آلود گرفتند، به اصحاب فرمودند اگر این را زمان زنده بودنش در راه خدا

۱. ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُم مِّن قَضِيَّةٍ هُوَ خَيْرٌ لَّهُم بِمَالِهِمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا يَخْلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (آل عمران: ۱۸۰)

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ۳۴)



می‌داد، از آنچه که من با دست خودم دادم برایش بهتر بود، چون خودش عاشق مال بود، عاشق مال اگر از مال دل بکند و مالش را بدهد ثواب می‌برد، من که تمام این مال را دادم دلم نسوخت، چون برای خودم نبود.

انواع بخل

واقعا اگر من قرآن را باور داشته باشم نسبت به ثروتم تصمیمی که می‌گیرم مطابق با کتاب خدا و قرآن مجید است، سر سال اگر زکات به مالم تعلق گرفته باشد بخل نمی‌کنم، اگر قرآن را باور کرده باشم، اگر خمس به من تعلق گرفته باشد بخل نمی‌کنم، اگر انفاق و صدقه تعلق گرفته باشد، بخل نمی‌کنم، گاهی بخیل، بخیل در مال است و گاهی بخیل، بخیل در علم است، یک دانشی دارد، یک فن علمی دارد، یک رشته تخصصی بالای علمی دارد، حاضر نیست به دیگران انتقال دهد، می‌گویند تو خواهی مرد، این دانش را یا این فن را با خودت به قبر می‌بری، می‌پوسی و از بین می‌رود؛ این علم را به ده نفر، به بیست نفر انتقال بده، می‌گویند انتقال نمی‌دهم، یعنی این آدم در بخل علمی ظالم است، ظالم به یک شهر است، ظالم به یک مملکت است، ظالم به یک جهان است. پیغمبر ﷺ می‌گوید روز قیامت از بوی بد عذاب عالمی که علم خودش را پنهان کرده جهنمی‌ها به خدا شکایت می‌کنند؛ اگر علم داری، حکمت داری، حرف خوب داری یا فن می‌دانی به مردم یاد بده. وقتی علمت را به دیگران انتقال دهی چه بسا که دویست نفر بی‌کار به سر کار می‌روند، چرا به دویست خانواده ظلم می‌کنی؟ چرا؟

بخل در گرو گذاشتن آبرو

یک نفر هم بخیل در آبرو است؛ علم ندارد، پول هم ندارد ولی بین مردم خیلی محترم و با شخصیت است، به او می‌گویند در شهرداری کار ما متوقف شده و مثلا مامور شهرداری، رئیس شهرداری یا معاون شهرداری نمی‌گذارند پرونده من رسیدگی شود، اگر رسیدگی شود به حق قابل حل است، من چیز اضافه‌ای نمی‌خواهم، می‌گویند من نمی‌آیم. کار من

نزد فلان شخص گیر است، می‌گوید نه، من می‌خواهم محفوظ بمانم. در خانواده ما بین عروس و داماد جدید اختلاف افتاده است و به شما هم احترام می‌گذارند، ارزش قائل هستند، شما تشریف بیاورید، وساطت کنید، به حرف شما گوش می‌دهند و حل می‌شود، می‌گوید نه من دخالت در امور خانوادگی نمی‌کنم. این از نظر اسلام گنه‌کار است، بد است، بخیل است، نامرد است، آلوده باطن است. چرا نمی‌روی کار مردم را حل کنی؟ چرا آبرویت را برای خدا نمی‌گذاری؟ خداوند در صفحه اول قرآن وقتی می‌خواهد مردم مومن را و مردم باتقوا را تعریف کند، یک تعریفش این است: ﴿وَمِمَّا زَكَّاهُمْ يَنْفِقُونَ﴾؛ از آن چه روزی آن‌ها کردم، مال است، علم است، آبرو است انفاق می‌کنند، هزینه می‌کنند، مشکل مردم را حل می‌کنند، مشکل محله را حل می‌کنند، مشکل خانواده را حل می‌کنند، کسی که خوبی‌ها را پنهان نگاه می‌دارد و ارائه نمی‌کند بخیل است و اهل جهنم.

توصیف امیرالمومنین علیه السلام از بیان خیر و شر در قرآن

برگردم به ابتدای حرف؛ پروردگار آن چه خیر برای انسان‌ها است، برای فرد، برای خانواده، برای جامعه، برای اقتصاد، برای معاشرت، برای سیاست، برای دنیا و برای آخرت در قرآن بیان کرده است، هیچ چیز را هم پنهان نگذاشته، چون بخیل نیست، کریم است، جواد است، سخی است، آن چه به خیر بندگان بوده از باب لطف و رحمت و کرم و جود و احسان در قرآن مجید بیان کرده است. آن چه برای بندگان ضرر داشته پنهان نکرده، همه را در این کتاب بیان کرده است. این‌هایی که شما شنیدید به فارسی، تمامش توضیح یک جمله از وجود مبارک امیر مومنان علیه السلام در نهج البلاغه است که لازم نیست دیگر این جمله را بیشتر توضیح بدهم، چون با توضیحاتی که شنیدید وقتی که جمله را می‌خوانم، درک می‌کنید که حضرت چه گفته است، کسی هم دارد درباره قرآن نظر می‌دهد که کل قرآن در قلبش است، کسی دارد درباره قرآن نظر می‌دهد که خودش قرآن عینی است،



خودش نزول همه آیات و معانی اش را کنار پیغمبر ﷺ بوده، «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ»، خداوند متعال نسخه‌ای نظام داده که آن چه برای شما مفید است در این نسخه بیان کرده است و هر چه که برای شما ضرر دارد در این نسخه توضیح داده است؛ ما چنین طبیعی در عالم داریم؟! که هر چه خیر بیمار است، بداند و هر چه برای بیمار ضرر دارد، بداند و بعد به مردم بگوید به این نسخه عمل کنید که به تمام خیر دنیا و آخرت برسید و از ضررهای دنیایی و آخرتی در امان باشید و چیزی هم از بدگانش نخواهد؛ آدم وقتی به مطب دکتر می‌رود، می‌گوید ویزیت بده، می‌گوید سه میلیون، ده میلیون یا بیست میلیون به این حساب بریز و بیا فلان بیمارستان تا عملت کنم؛ بدن گاهی به دست دکترها خوب می‌شود و گاهی هم خوب نمی‌شود، با یک نسخه دکتر انسان چهل پنجاه میلیون از دست می‌دهد، اما خدا می‌گوید به این نسخه عمل کن و با عمل کردنت به این نسخه بهشت ابدی می‌دهم، نه ویزیت می‌خواهم و نه پول عمل، تو بیا بیماری‌های فکری و اخلاقی و عملی را با این نسخه درمان کن، من به مزد درمان کردنت ﴿وَجَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۲ را عنایت می‌کنم. خیلی بی‌انصافی می‌خواهد که بیمار به این نسخه عمل نکند، خیلی ظلم به خود می‌خواهد که آدم به این نسخه عمل نکند، خیلی بی‌وفایی می‌خواهد که آدم نمک خداوند را بخورد و حرفش را گوش ندهد؛ در ادامه امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «فَخُذُوا نَهَجَ الْخَيْرِ»؛^۳ شما در راه همه خیرهای بیان شده قرآن قرار بگیرید، «تَهْتَدُوا»؛^۴ هدایت می‌شوید، یعنی از گمراهی، چاه، کج راهه، بی‌راهه نجات پیدا می‌کنید، «وَ اصْدِقُوا عَنِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا»؛^۵ هر چه خداوند در قرآن شر دانسته کنار بگذارید، زندگی سالم، میانه و عادلانه پیدا می‌کنید.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۲۴۲.

۲. ﴿أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۶)

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۲۴۲.

۴. همان.

۵. همان.

معرفی شراب در قرآن به عنوان شر

یکی از آن چیزهایی که قرآن مجید می‌گوید شر است، ضرر است، زیان است، خسارت است، شراب است، هر شکلی، از هر میوه‌ای بگیرند. خداوند متعال شر را پنهان نکرده، بیان کرده؛ خیلی جالب است! می‌گوید نخورید تا عقلتان، روانتان، اعصابتان، اخلاق‌تان سالم بماند، «وَاصْدُقُوا عَنْ سَمِّ الشَّرِّ تَقْصِدُوا»؛ کسی به این نسخه عمل نمی‌کند که الان هم در کشور ما به طور پنهان و گاهی در عروسی‌ها، مشروب‌خوری دوباره دارد برمی‌گردد.

ضررهای شراب

شما به کتاب‌هایی که دربارهٔ زیان‌های مشروب نوشته شده مراجعه کنید، الکل در این مشروبات به تمام جوانب بدن حمله می‌کند، هیچ چیز را سالم نمی‌گذارد، به کلیه حمله می‌کند، به معده حمله می‌کند، به مغز حمله می‌کند، به روده حمله می‌کند، به اعصاب حمله می‌کند و ضررهای زیادی را به بار می‌آورد. انسان مست غیر از ضررهایی که بدنش می‌بینید، گاهی در عالم مستی ضررهای سنگینی هم به دیگران می‌زند و گاهی ضررهایش هم غیر قابل جبران است، یا مواد مخدر، این قرص‌های روانگردان. از محرم پارسال تا امسال به روزنامه‌ها مراجعه کنید، چه تعدادی با خوردن این قرص‌های روانگردان پدر را کشتند، خواهر را کشتند، برادر را کشتند، همسرشان را کشتند. خدا می‌گوید ضرر دارد، دنبالش نرو، برای خودت ضرر دارد، گاهی به دیگران هم ضربه می‌زنی، غیر قابل جبران است. وقتی از آن حالت مستی از شراب و روانگردان‌ها درآمد، چگونه می‌خواهد پدری را که کشته جبران کند؟ مادری را که کشته جبران کند؟ خواهی که مثل داعشی‌ها سر بریده چگونه می‌خواهد جبران کند؟ وجدانت که ناراحت است هیچ، روز قیامت به عنوان قاتل برادر و خواهر و مادر و پدر -خدا می‌داند- چه عذاب سنگینی خواهد داشت. چه طیب مهربانی که ویزیت نمی‌خواهد، پول عمل نمی‌خواهد، پول درمان نمی‌خواهد، پول نسخه نمی‌خواهد، به مریض هم می‌گوید اگر عمل کنی درمان شوی

بهشت می‌دهم، این دیگر چه طبیعی است! این یک ماده ضرردار؛ من امور زیان‌دار را و امور خیر را سعی می‌کنم یک شب درمیان بگویم، اگر زنده بمانم، خدا بخواهد یک شب خیر را برای‌تان می‌گویم و یک شب شر، امشب شر در خوراکی را گفتم.

اشعار ایرج میرزا در مذمت شراب

ایرج میرزا شاعری بود در زمان قاجاریه. آدم بی‌راهی بود، آدم بدراهی بود، آدم کج عملی بود، ولی در تمام دوران عمر شاعری‌اش دو تا شعر یا سه شعر بسیار عالی گفته است. دو شعرش درباره مادر است که معروف آن شعر مادر است، قبلاً در کتاب‌های مدرسه بود. شعر دیگری دارد درباره محبت مادر، آن هم شعر فوق العاده‌ای است. شعری هم درباره مشروب دارد، همان که خداوند می‌گوید ضرر دارد، خودش هم با همه بدعملی‌اش مشروب‌خور نبود. انسان عاقل که به خودش ضرر نمی‌زند، دانا نخورد شراب و مستی نکند، با طبع بلند میل پستی نکند، خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز، صرف هوس و هواپرستی نکند. ایرج میرزا درباره شراب یعنی ماده ضرردار می‌گوید: «ابلیس شبی رفت به بالین جوانی، آراسته با شکل مهیبی سر و بر را» با یک قیافه ترسناک وحشت‌آور، بدتر از قیافه دیو و جن، می‌گوید کنار بستر یک جوانی مجسم شد، البته این تمثیل است، بسیار تمثیل عالی است، «گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنه‌ار، باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را» گفت آدمم جانت را بگیرم، امشب شب آخر عمرت است، می‌خواهم نابودت کنم، اگر دلت می‌خواهد جانت را نگیرم یکی از این سه پیشنهاد من را قبول کن، «یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار» می‌خواهی جانت را نگیرم؟ بلند شو پدرت را بکش، نمی‌خواهی پدرت را بکشی؟ «یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را» پاشو اسکلت بدن خواهرت را خرد کن، نمی‌خواهی خواهرت را نابود کنی پس این پیشنهاد سومم را قبول کن، «یا خود زمی ناب کشی یک دو سه ساغر، تا آن که بپوشم ز هلاک تو نظر را» یک لیوان شراب بخور، اگر می‌خواهی پدرت را نکشی، اسکلت خواهرت را نشکنی، «لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت، کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر» مردم از کلمه مرگ درمی‌روند چه

رسد به خودش. دکترها گاهی به مریض نمی‌گویند، کار خوبی می‌کنند، فقط به نزدیکان مریض می‌گویند، می‌گویند اذیتش نکنید پول خرجش نکنید، هر چه میل دارد به او بدهید، سرطان همه وجودش را گرفته و ده روز دیگر می‌میرد، اما به او نگویند، چون واقعا اگر بگویند ده روز می‌شود یک روز، از ترس سخته می‌کند. من از چهار هزار شعری که حفظ کردم این شعر را کلاس هفتم یاد گرفتم و تا الآن هم در ذهنم مانده است. شعر خوب خیلی داریم، قدیمی‌های مان شعر خوب تک بیتی، رباعی حفظ بودند، جوان‌های امروز ما ده تا شعر به درد بخور حفظ نیستند، اما تصنیف‌های آن طرف آب را تا دل‌تان بخواهد در مغزتان پر است، البته بعضی از جوان‌ها. «گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند، هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را» از کشتن پدر و خواهرم صرف نظر کن، «لیکن چون به می‌دفع شر از خویش توان کرد، می‌نوشم و با وی بکنم چاره شر را» مشروب را به او داد، گفت بخور، بخور که هم پدرت را نکشی هم خواهرت را، چون من می‌گویم از این سه پیشنهاد یکی را قبول کن، «جامی دو بنوشید و چو شد خیره ز مستی، هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را» چون نمی‌فهمید و متوجه نبود. اگر پروردگار گفته فلان خوراک، فلان پول، فلان عمل، فلان اخلاق ضرر دارد، دنیا و آخرت را می‌سوزاند، حرف خدا را باور کنیم، اگر بنا باشد حرف خدا را باور نکنیم، حرف چه کسی را باید باور کنیم؟ بعد خود ایرج میرزا نفرین می‌کند و می‌گوید: «ای کاش شود خشک بن تاک خداوند» می‌گوید ای کاش همه درخت‌های مو نابود می‌شد، چرا نابود شود؟ تا شرابش نکنند، انگور که تقصیری ندارد، باغ مو که تقصیری ندارد، «زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را».

مومن واقعی در کلام حضرت امیر علیه السلام

چه شد بحث امشب؟ دو کلمه، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید خداوند آن چه در شئون مختلف زندگی به نفع شماست در قرآن بیان کرده است، آن چه در شئون مختلف زندگی به ضرر شماست بیان کرده است. عاقلانه زندگی کنید، اگر آن چه خیر است انتخاب کنید و آن چه شر است حذف کنید، می‌شوید مسلمان واقعی، مومن واقعی، بنده واقعی خدا، این



دو جمله هم یادتان بماند، آن چه خیر است برای زندگی انتخاب کنید و هر چه شر و ضرر است حذف کنید، اگر ما تمام عمرمان با این انتخاب و حذف زندگی کنیم عاقبتمان قطعا بهشت است، دنیایمان هم آباد است، با پول کم هم آباد است، لازم نیست دنیای ما با میلیارد آباد باشد، با دنیای کم هم می‌تواند آباد باشد.

پیرمرد حمال که مومن واقعی بود

من رفیقی داشتم که حمال بود. ده سال، پنج‌شنبه‌ها هر وقت تهران بودم پیشش می‌رفتم. نصف اتاقش فرش بود، یک رخت‌خواب، دو تا استکان، یک کتری و یک پنکه داشت. من آرام‌تر از زندگی او کم دیده بودم، بسیار زندگی آرامی داشت. پنج‌شنبه به پنج‌شنبه هم پول‌های حمالی هفته را که می‌دید اضافه آمده است، یعنی شنبه تا پنجشنبه صبحانه و نهار و شامش را خورده، این پول‌های اضافه را می‌برد درب خانهٔ آبرودارهای مستحق و به آن‌ها می‌داد. هر سه شبانه‌روز هم یک بار ختم قرآن می‌کرد، از اول قرآن تا آخر قرآن را با گریه می‌خواند، یعنی اشک‌هایش روی کل صفحات قرآن ریخته بود. هر وقت می‌رفتم می‌گفتم حالت چطور است؟ می‌گفت خوش‌تر از من هیچ کس نیست، راست هم می‌گفت، چون هر چه خیر بود به گنجایش وجودش انتخاب کرده بود، هر چه شر بود حذف کرده بود، شاد، راحت، آرام، حمال بود، پشتوانهٔ زندگی یک مشمت فقیر هم بود. همیشه به من می‌گفت اگر من مردم تو من را غسل بده، تو من را دفن کن، می‌گفتم خدا عمرت را طولانی کند، اگر تهران بودم چشم خادمتم هستم. وقتی تهران نبودم از دنیا رفت. می‌دانید چند سالش بود که از دنیا رفت؟ چون همهٔ شرها را حذف کرده بود، یعنی هیچ چیزی که برای بدن ضرر داشته باشد به بدن راه نمی‌داد؛ یک پک سیگار راه نمی‌داد، یک غذای ناباب راه نمی‌داد، یک لقمهٔ حرام راه نمی‌داد، اضافه‌خوری راه نمی‌داد، کمتر خوری راه نمی‌داد؛ چه نمازی می‌خواند! چه دعایی می‌کرد! می‌گفتم شب جمعه است، کمیل دارم، پیام ببرمت، می‌گفت بیا و می‌بردمش. چه گریه‌ای میکرد! چراغ‌ها که خاموش بود و من نمی‌دیدم، ولی من با گریهٔ او در کمیل حرکت می‌کردم. می‌دانید چند سالش بود که از دنیا



رفت؟ به همین امشب قسم دکتر مسلمانی از آمریکا آمده بود، نوارهای من را آنجا گوش داده بود، آمده بود ببیند من که هستم؟ چه هستم؟ یک هفته خانه ما بود، با زن و بچه، پنج‌شنبه به او گفتم آقای دکتر من رفیقی دارم، پنج‌شنبه‌ها باید او را ببینم و نور بگیرم، از خستگی هفته دربیایم، می‌آیی برویم ببینی؟ گفت بله می‌آیم. آمد آن اتاق نصفه فرش را دید، آن کنتری پنجاه ساله را دید، آن دو تا استکان را دید، آن رخت‌خواب را دید و مبهوت شد، در آمریکا چنین چیزی ندیده بود، گفت بین اجازه می‌دهد معاینه‌اش کنم، من دستگاه‌های مهمی آوردم، بهش گفتم این دکتر از آمریکا آمده، اجازه می‌دهی معاینه‌ات کند، گفت من چیزیم نیست، گفتم حالا دلش می‌خواهد معاینه‌ات بکند. معاینه‌اش کرد، دستگاهی می‌گذاشت روی بدنش که نور رد می‌شد، او جریان‌ات داخل بدن را از پشت شیشه آن دستگاه می‌دید، به من گفت هیچ مشکلی ندارد ولی از نظر قواعد پزشکی ما سی سال پیش باید مرده باشد، من نمی‌فهمم این بدن را، این بدن را فقط خدا نگه داشته. شما جوان‌ها می‌دانید چند سالش بود که مرد؟ صد و شانزده سال، سر پا بود، این یکی از زیان‌هایی که قرآن بیان کرده است.

روضه شب یازدهم

فردا شب هم یکی از خیرهایی که قرآن گفته برای تان می‌گویم، چه خیری است! برای شما که امشب شب راحتی است، مقداری بیرون -خدا خیرتان بدهد- سینه زدید، نوحه خواندید، گریه کردید، کار باارزشی کردید، امید این‌جا -من نشسته بودم- نیم ساعت سینه زدید، نوحه خواندید، اما روی فرش نشستید، زیر این همه چراغ نورانی نشستید، بعد از تمام شدن منبر هم با احترام شام می‌خواهند بدهند، اما مثل امشب شب یازدهم، این زن و بچه، دخترها، خواهرها، زنان اصحاب، در آن بیابان که تمام خیمه‌هایشان را سوزانده بودند چه حالی داشتند! من از شما می‌پرسم، بچه چهار پنج ساله، شش هفت ساله، سیزده ساله داغ‌دیده را کتک می‌زنند؟ خواهر داغ‌دیده را با تازیانه و کعب نی می‌زنند؟ شما می‌گویید نه، من می‌گویم بله، کربلا با کعب نی، با تازیانه دنبال این زن و



بچه می کردند، لگد می زدند، روی خاک می انداختند، هیچ رحمی به آنها نمی کردند. این وقت شب زینب کبری گوشه بیابان زانو بغل گرفته بود؛ اگر صبح قیامت را شبی است آن شب است امشب، طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب، برادر جان یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن، که زینب بی تو چون در ذکر یا رب یا رب است امشب، جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پر وحشت، تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب، بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلا، ز زلف و عارض اکبر قمر در عقرب است امشب، سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم، مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب، صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین، که گریان دیده دشمن به حال زینب است امشب.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا»، من هر شب که این دعا را می کنم شما در رده اول داعش را در نظر داشته باشید، این چهره های بدتر از سگ هار، و هر خوک و هر حیوانی، «اللهم اهلک أعدائنا اللهم اهلک أعدائنا اللهم اید قائدنا اید و انصر امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیرا برحمتک.»



جلسه دوم

ضررهای بی دینی

میان تمام منافع و ضررهای انسانی در قرآن

وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام قرآن مجید را این گونه معرفی می‌کنند که خداوند متعال آن چه که برای انسان خیر دارد، سودمند است، بامنفعت است در این قرآن بیان کرده است و هر چه که برای انسان ضرر دارد، زیان دارد، به دنیا و آخرتش به جسمش، به جانش، به عقلش لطمه می‌زند در این کتاب روشن کرده و توضیح داده است. خداوند متعال نسخه‌اش را در این دو زمینه کامل عنایت کرده است، بر شماسست که آن چه را به عنوان خیر معرفی کرده به خاطر خودتان، به خاطر سلامت جسم و جان‌تان، به خاطر آباد شدن دنیا و آخرت‌تان انتخاب کنید، قبول کنید و بپذیرید و هر چه بیان فرموده ضرر دارد، زیان دارد، خرابی دارد از زندگی حذف کنید، قبول نکنید، زیر بار نروید، گول نخورید.

ظاهر فریبنده‌ی ضررها

خیلی از شرها به ظاهر برای بدن لذت دارد، ولی امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید از دل این لذت‌ها جهنم بیرون می‌آید، «وَ إِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»؛ آتش به لذت‌های نامشروع گره خورده است، ظاهر پول لذت خیالی دارد، انسان خوشش می‌آید که پول فراوانی دارد، چون لمس کردن پول که لذتی ندارد، کسی انواع اسکناس‌های داخلی و خارجی را در

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۲۵۱.

دست بگیرد، لمس کند، یک کاغذ چاپ شده را در دست گرفته است، یک کاغذ رنگی را لمس کرده است، در زندگی بودنش به خصوص آدمی که خود را مالک بداند لذت خیالی دارد، اما همین پول را وقتی تبدیلش می‌کنند به خوراکی‌ها، انواع غذاها، انواع میوه‌ها، انواع شربت‌ها، انواع شیرینی‌ها لذت حسی دارد، مردم می‌خورند می‌گویند چه قدر خوشمزه بود! چه قدر خوب بود!

باطن و حقیقت ضرر

پروردگار عالم می‌فرماید گاهی پول تولید آتش می‌کند، شما نمی‌بینید، شما فعلاً نمی‌سوزید، شما فعلاً حس نمی‌کنید، اما این پول حرامی که دارید می‌خورید و به ذائقه شما لذیذ و خوشمزه می‌آید، منی که خدای شما هستم و همه حقایق را می‌بینم، پشت پرده را می‌بینم، می‌گویم در حال خوردن آتش هستید. ما در این زمینه در قرآن یک آیه یا دو آیه نداریم، من یک مورد را به عنوان نمونه برای شما قرائت می‌کنم. آقایی از دنیا می‌رود و پول خوبی ازش می‌ماند، باغ می‌ماند، ملک می‌ماند، کارخانه می‌ماند، یکی در منطقه کشاورزی است می‌میرد، باغ می‌ماند، زمین زراعتی می‌ماند، یکی در منطقه صنعتی است از او کارخانه می‌ماند، یکی تهران است، تاجر است، پول کلانی در بانک از او می‌ماند، یکی از افراد خانواده‌اش، همسرش، برادرش، پدرش، دامادش، یکی از این‌ها می‌آید با سندسازی اموال او را می‌برد، که این اموال یکی، دو تا، سه تا، چهار تا، پنج تا مالک یتیم دارد، یتیم‌ها هم وقتی بزرگ می‌شوند دیگر دست‌شان به جایی بند نیست.

خوردن مال یتیم

یک وقتی سه چهار تا یتیم آمدند پیش من، یکی از آن‌ها خیلی گریه می‌کرد، می‌گفت ما وقتی که بچه بودیم پدرمان از دنیا رفت و از چیزی خبر نداشتیم، همه قد و نیم قد بودیم، عمومی ما همه اموال ما را با سندسازی به نام خودش کرد، وقتی ما بزرگ شدیم و وقت زن گرفتن مان بود، وقت شوهر کردن خواهران مان بود - پنج شش نفر بودند - هیچ کدام



چیزی نداشتیم، در حالی که عموی ما با ارث باقیمانده از پدر ما در آن زمان - یعنی این قضیه که می‌گویم حدود چهل سال پیش است - میلیونر شد، آن وقت‌ها چون میلیارد در زبان‌ها نبود، فقط میلیون بود. گفت دستمان هم به هیچ جا بند نیست، چون سندی نداریم، اگر بخواهیم شکایت هم کنیم فقط یک حرف داریم. این پولی را که برده، اصل داشتش برای شخص برنده لذت خیالی دارد، تبدیلیش می‌کند به خوراکی، پوشاکی، سفر، خانه‌سازی، لذت حسی دارد، اما اگر همین مال یتیم‌خورها که کم هم نیستند، اگر همین مال وقف‌خورها که در ایران کم نیستند، اگر همین مال مردم‌خورها که با کلاهبرداری مال مردم را می‌برند، همین یک خط قرآن را باور داشتند، چون همه مال یتیم‌خورها که بی‌دین نیستند، خیلی از کسانی که مال یتیم را بردند هیئتی بودند، نمازخوان بودند، روزه گیر بودند، یا آن‌هایی که مال وقف را بردند هیئتی بودند، سینه‌زن بودند، روزه گیر بودند، این‌ها افرادی هستند که دین‌دار بودند و وسط راه با فشار پول بی‌دین شدند.

گناه و خروج از دیانت

خیلی‌ها از طریق روابط نامشروع با زن، زن از طریق روابط نامشروع با مرد بی‌دین شدند. خیلی‌ها قبل از رسیدن به صندلی دین‌دار هستند ولی به صندلی که می‌رسند وسط جاده بی‌دین می‌شوند؛ در طول تاریخ از زمان انبیا تا الآن خیلی‌ها جاده دین‌داری را رها کردند، یا با پول بی‌دین شدند و یا با صندلی و یا با شهوت جنسی بی‌دین شدند.

پول و انکار امامت

ائمه در شهرها وکیل داشتند، همه مسلمانان که به مدینه دسترسی نداشتند، بعضی از وکلای‌شان کوفه بودند، بعضی از وکلای‌شان بصره بودند، بعضی از وکلای‌شان مکه بودند، مردم متدین زکات‌شان را، خمس‌شان را می‌دادند به این وکلای ائمه، چون آدم‌های دین‌داری بودند، امین بودند، مطمئن بودند، از این نمونه‌ها کم نداریم که وقتی امام عصر خودشان، امام روزگار خودشان از دنیا رفت تمام پول‌های خمس و زکات را باید می‌بردند

به امام بعدی می‌دادند؛ مثلاً وقتی موسی ابن جعفر علیه السلام شهید شد، پول زکات و خمس حکم قرآن است، باید این پول‌ها را می‌بردند به مدینه و به حضرت رضا علیه السلام می‌دادند، اما در شهرهای‌شان گفتند بعد از موسی ابن جعفر علیه السلام، حضرت وصیتی نکرده است و دیگر امامی وجود ندارد، امام‌ها کلاً هفت نفر هستند و کل پول‌ها را خوردند. این خطر تا آخر عمر با ما هست، خطر این که پول ما را بی‌دین کند، خطر این که صندلی ما را بی‌دین کند، خطر این که شهوات ما را بی‌دین کند.

فلسفه دعوت به صبر در اسلام

چرا صد و سه بار خداوند در قرآن به ما امر کرده است به استقامت، به ثابت قدمی، به صبر؛ یعنی خودتان را نگه دارید تا پول بی‌دین‌تان نکند، صبر یعنی خود نگاه داشتن، اصلاً معنای صبر خود نگاه داشتن در کنار عبادات است، خودتان را در گردانه بندگی خدا نگه دارید، خودتان را در برابر گناهان نگه دارید، خودتان را در برابر مصائب نگه دارید؛ مبادا مصیبت فرزند، زن، برادر، حادثه مالی شما را بی‌دین کند، صبر هیچ معنای دیگری ندارد، صبر معنایش این است که بشین هر ظالمی در کله‌ات زد چیزی نگو! بگو باشد تا امام زمان علیه السلام بیاید! تو خودت الان زنده هستی، باید با ظالم درگیر شوی، باید نگذاری مالت را ظالم ببرد، تا جایی که توان داری، یک وقت آدم ده سال می‌دود ولی نمی‌شود، دیگر ناامید می‌شود؛ صبر نه در قرآن و نه در روایات به معنای تو سری خوردن نیست، تو سری خوردن حرام است، یعنی آدم بشیند بر سرش بزنند و هیچی نگوید، این خلاف آدمیت است، خلاف انسانیت است، خلاف شخصیت است. چرا صد و هفت بار یا صد و سه بار خداوند متعال در قرآن مسأله صبر را مطرح کرده است؟ به خاطر همین خطر بی‌دین شدن.

عدم استقامت و بی‌دینی مردم مدینه

مردم مدینه مگر امیرالمومنین علیه السلام را نمی‌شناختند؟ مردم مدینه در ده سالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مدینه بود، مگر امیرالمومنین علیه السلام را در جنگ‌ها ندیدند؟ مردم مدینه مگر عبادات



امیرالمومنین علیه السلام را ندیدند؟ مردم مدینه مگر از علم امیرالمومنین علیه السلام بی خبر بودند؟ چرا بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگران حق علی را غارت کردند و مردم مدینه حرف نزدند؟ چیزی نگفتند، چرا؟ چون مردم مدینه می دانستند اگر علی علیه السلام حاکم شود نمی شود اختلاس کرد، نمی شود بیت المال را غارت کرد، نمی شود دزدی کرد، نمی شود عرق خورد، نمی شود در مدینه - مانند زمان دومی - زنا شایع باشد، مردم دیدند با سر کار آمدن امیرالمومنین علیه السلام مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله پول مقید به حلال می شود، شهوت مقید به ازدواج می شود، صدلی مقید به عدالت، کمک ندادند به علی علیه السلام و بی دین شدند.

بی دینی و عدم استقامت در مقابل تحریم

دین داری سخت است، بی دینی که سخت نیست، آدم امشب راحت بی دین می شود، می گوید دیگر نماز نمی خوانم، دیگر روزه نمی گیریم، دیگر روضه نمی روم، دیگر کاری به امام حسین علیه السلام ندارم، کاری به خدا ندارم، کاری به قرآن ندارم، خودم می دانم و خودم، هر کاری دلم می خواهد می کنم؛ بی دین شدن که کاری ندارد، عظمت و کرامت و شخصیت و اصالت در دین دار ماندن است، خیلی ها بی دین می شوند، هر شبانه روز در این تهران خیلی ها بی دین می شوند، در جاهای دیگر بی دین می شوند. این قدر در خانواده های مذهبی خانم باحجاب، با عفت و با عصمت داشتیم، با آمدن ماهواره ها در خانه ها، اول مانتویی و روسری شدند، بعد روسری را ده سانتی متر بردند عقب، بعد سی سانتی متر بردند عقب، الان در ماشین ها برمی دارند، دو روز دیگر هم سرلخت و با لباس های بدن نما به خیابانها می آیند. اول خیلی خوب بودند، خیلی از مردم طاقت فشار و تحریم اقتصادی را نیاوردند و بی دین شدند، هم بی دین شدند و هم گفتند یاد زمان شاه بخیر، نور به قبرش ببارد، طاقت نیاوردند. زمان شاه که این مجالس به این راحتی برپا نمی شد، زمان شاه خیلی از منبرهای ما را تعطیل می کردند، خیلی از شهرها؛ شبی منبر رفتیم، ده شب دعوت داشتیم، رئیس شهربانی آمد و گفت حق نداری به منبر بروی، برو بیرون، زمان شاه جلسات قرآن خیلی کم بود، حفظ قرآن نبود، حفظ نهج البلاغه نبود، زمان شاه نماز جمعه نبود، زمان شاه این



قدر عزاداری گسترده نبود. الآن چهار تا گرگ ما را تحریم کردند، عده‌ای طاقت نیاوردند و بی‌دین شدند، گفتند ما نخواستیم این دین را، این قدر که سخت می‌گذرد.

عدم استقامت بعضی از عالمان دینی در مقابل فرهنگ غرب

این خطر کنار همه ما است، نه فقط کنار شما کت شلواری‌ها، کنار ما هم هست، چه فرقی می‌کنیم ما با شما؟ خیلی از ماها هم بی‌دین شدند. من در لندن انگلستان منبر می‌رفتم، شهر دوری از لندن من را جلسه‌ای دعوت کردند، همه شما هم آن شهر را به خاطر فوتبالش می‌شناسید، منچستر. سخنرانی بعدازظهر بود، جمعیت خوبی هم آمده بودند، بچه‌های آن جا گفتند روحانی عراقی با خانمش و دو تا دخترهایش برای تبلیغ دین به این جا آمدند، گفت تحت تاثیر این‌ها قرار گرفتند و کم کم زن، بعد دو تا دختر، بعد خودش شل شدند، گفتند بعد لباسش را درآورد و وارد دانشگاه‌های انگلیس شد، دخترهایش هم مثل دخترهای انگلیسی پیراهن رکابی شدند و زنش هم لخت و عور شد.

ادامه بحث باطن و حقیقت ضرر

مال یتیم و خوردن آتش

شبهوات، صندلی، پول، این‌ها گاهی آدم را به بی‌دینی سوق می‌دهند، آن وقت پول حرام ممکن است خیلی راحت به دست بیاورد، ولی این پول وقتی تبدیل به خوراک می‌شود خدا می‌داند که چیست، چه وضعی است! در سوره نسا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾؛ آن‌هایی که همین الآن دارند مال یتیم را می‌خورند، نه بعداً می‌خواهند بخورند، بحث الان است که با پول یتیم خانه هزار متری خریده و یخچالش هم پر از گوشت و پر از مرغ و پر از قرقاول و انواع خوراکی‌ها است و شبها هم برایش میز می‌چینند، نوکر و کلفت هم دست به سینه کنار میز غذاخوری هست، قرآن می‌گوید الآن که در حال



خوردن است، آینده که نیست تا بخورد، آینده در قبر است، الآن که می خورد: ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛ الآن دارد آتش می خورد نه بعداً؛ آن وقت این لقمه خون می شود، گوشت می شود، مو می شود، اعصاب همه بدن را می سازد، به محض این که قیامت از قبر درمی آید از همه اعضا و جوارحش آتش شعله می کشد.

انسان گنه کار و هیزم جهنم

جای دیگر در قرآن می گوید کل بدن آتش است، ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛^۱ بندگان من خودتان را از آتش جهنم که زغالش، هیزمش، آتش گیره اش خود انسان است، حفظ کنید. این حرف پروردگار است، اما کم هستند انسان هایی که این حرف های خدا را باور کنند، اگر همه هفتاد و دو سه میلیون ایران این حرف ها را باور می کردند ما گناهی نداشتیم، مال مردم خوری نداشتیم، این همه روابط نامشروع جوان ها با دخترها، مردها با زن ها را نداشتیم، این همه اعتیاد نداشتیم، این همه دزدی و جیب بری و کیف بری نداشتیم، این همه آدم کشی نداشتیم، این همه زنای محصنه شایع نمی شد، چون باور نداریم.

ادامه بحث گناه و خروج از دیانت

گناه و از بین رفتن ایمان

شما چرا این گناهان را نمی کنید چون باور دارید، اگر نعوذ بالله بگویند یک زن شوهردار در پنهان حاضر است با شما بیاید، قبول می کنید؟ نه، چون حرف خدا را باور دارید این را هم بگویم که گناهان پی در پی و خوردن مال حرام باور را از انسان می گیرد، این هم در طول تاریخ ثابت شده است؛ آدم دیگر باور نمی کند، حتی اگر مرجع تقلید بگوید، عالم ربانی بگوید، واعظ مورد اعتماد بگوید، دیگر باور نخواهد کرد، مگر مردم کوفه منبر نمی دیدند؟ مگر مسجد

۱. نساء: ۱۰.

۲. بقره: ۲۴.



نداشتند؟ مگر نماز نداشتند؟ مگر واعظ نداشتند؟ چرا داشتند؛ مردم کوفه دو سه سال منبری مثل امیرالمومنین علیه السلام داشتند، کسی در منبر مثل او بود؟ پاکتر، خالص تر، نورانی تر، اما همین مردم با لشکر سی هزار نفره آمدند به کربلا، امام را با هفتاد و دو نفر کشتند و سرش را هم بردند، بر روی همه پیکرها هم با اسب دویدند، فقط برای امام حسین نبود. وقتی لحظات آخر زین العابدین علیه السلام از ابی عبدالله علیه السلام پرسید چرا با شما جنگیدند؟ حتماً دلیلی داشته، یعنی مگر این‌ها مسلمان نبودند؟ مگر این کوفیان مسجدی نبودند؟ مگر این‌ها پای منبر جدم علی علیه السلام نبودند؟ مگر شما نامه ننوشتید؟ مگر دیگران این‌ها را نصیحت نکردند؟ چرا جمع شدند و همه یارانت را کشتند و الآن هم می‌خواهند تو را بکشند؟ امام حسین علیه السلام یک کلمه جواب داد، فرمود: «فَلَيْتَ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ!»؛ از بس لقمه بنی امیه را خوردند باور از آن‌ها گرفته شد، این‌ها دیگر خیلی خدا و قیامت و حلال و حرام و امام کشی را باور ندارند.

گناه و عالمان دینی

این خطرها متوجه همه ما است، خداوند متعال در قرآن مجید عالمی را در سوره اعراف می‌گوید که آدم دین‌داری بود، بعداً به خاطر دنیا، به خاطر پول بی‌دین شد، در دو سه آیه داستانش را نقل می‌کند، نهایتاً خداوند درباره او این نظر را می‌دهد: عالم بود ولی فشار پول بی‌دینش کرد، می‌گوید: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۱؛ ارزش این عالم شد ارزش یک سگ، سگ نجس. این متن قرآن است که عالمان یهود واقعا عالم بودند، باسواد بودند، خدا از آن‌ها به احبار تعبیر می‌کند، لغت احبار جمع جبر است، جبر یعنی دانشمند، باسواد، عالم؛ درباره همین عالمان یهود در سوره جمعه می‌گوید: ﴿كَمَثَلِ الْخِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً﴾^۲؛ این

۱. بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۸۰.

۲. ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَرَكَ يَلْهَثَ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۶)

۳. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَا يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْخِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (جمعه: ۵)



آخوندهای باسواد بی دین شده یهود، ارزش شان با الاغ یکی است. این برای دو تا عالم، اما آنهایی که در لباس علم نبودند و بی دین شدند، خدا درباره آن‌ها می‌گوید: ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا أَصْلَهُمْ لَهَا مُرْءَاهُ لَهَا مُرْءَاهُ لَهَا مُرْءَاهُ﴾؛ این‌ها ارزش شان ارزش گاو، شتر، بز، گوسفند بلکه پست تر است.

داستان خانه و مجسمه طلای مصادره‌ای در سال ۵۷

اما دین داری که دین دار مانده و پول بی دینش نکرده، پول آمد، پول برای همه می‌آید، برای همه پول می‌آید، امتحان الهی است؛ اول انقلاب جایی به من واگذار شد تا حفظش کنم، نگهش دارم، نیابند ببرند و غارت کنند، من با دو نفر از رفقایم کامل مواظب آن‌جا بودیم، خانه بزرگی بود، شاید دو هزار متر بود، برای یکی از سران بهائیت بود، یک روز یکی از این دو نفر که امین بودند، متدین بودند، الان هم تهران پای منبر می‌آیند، یکی از آن‌ها به من گفت آقا ما دریچه‌ای را در این خانه پیدا کردیم که پنهان بود، قفل مخصوصی هم داشت، می‌ترسیم چیزی در آن باشد، بیابند بشکنند و ببرند، گفتم بازش کنید، باز کردند، مقداری طلا بود، مجسمه تمام طلا هم بود، من گفتم یک نفر طلافروش مطمئن را بیاورید تا قیمت بگذارد، سی و پنج سال پیش یعنی سال پنجاه و هفت؛ یکی آمد کاملاً بررسی کرد، گفتم به او نگویند که برای این خانه است، بگویند این طلاها امانت است، قیمت گذاشت، گفت فقط مجسمه هشتصد میلیون تومان می‌ارزد، بقیه طلاها هم قیمت دارد. گفتند چه کار کنیم؟ گفتم همه را محفوظ در یک ظرف بگذارید تا من ببرم به دولت تحویل بدهم. هیچ کدام از ما سه تا هم نلرزیدیم، هلمان هم نداد تا بی دین شویم، خدا را هم شکر که بی دین نشدیم. شما فکر کنید اگر این طلا ما سه نفر را خیره می‌کرد و می‌فروختیم، نفری پنجاه میلیون به آن دو می‌دادم و هفتصد میلیون هم خودم برمی‌داشتم، بعد بهترین زمین‌ها، بهترین خانه‌ها را می‌خریدم و می‌گذاشتم تا الآن بماند،



۱. ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا أَصْلَهُمْ لَهَا مُرْءَاهُ لَهَا مُرْءَاهُ لَهَا مُرْءَاهُ﴾ (اعراف: ۱۷۹)

می‌شدم یک آخوند سه چهار هزار میلیارد تومانی، ولی قرآن به من می‌گوید یک لقمه از آن آتش است، قرآن را باور داشتیم و انجام ندادم. تمام خوبی انسان به باور داشتن است، حرف خدا را باور کند، قیامت را باور کند؛ حرام‌خوری و تکرار گناه باور را از انسان می‌گیرد، باور چراغ است که وقتی هوای دین به آن نرسد خاموش می‌شود، وقتی هم آدم باور نداشته باشد همه کاری می‌کند، همه کاری می‌کند.

ثمره دین باوری در پزشکی

تمام این گناهان مردم محصول باور نداشتن است، دین نمی‌گذارد که خیانت کنی، واقعاً تنها عامل سلامت انسان دین است، دین نمی‌گذارد که خیانت کنی. یک وقت احوال دکتری را پرسیدم، دکتر مهمی بود، گفتم آقا روش طبابت شما چیست؟ گفت من زیاد آزمایش نمی‌دهم، چون نیازی نیست، مریض را معاینه می‌کنم و نیاز به آزمایش ندارد، اگر بخواهم آزمایش بدهم باید برایش بنویسم و برود ششصد هفتصد هزار تومان پول آزمایش بدهد، بر فرض صد تومانش را خودش بدهد ولی بقیه را بیمه باید بدهد، چون نیاز به آزمایش نیست من اگر قلم بیابم روی نسخه به خاطر آزمایش، قلم نجس شده، پولی هم که با قلم من از بیمه به آزمایش‌گاه داده شده، حرام است؛ آن سهمی هم که به من می‌دهند حرام است. می‌گفت بیشتر مردم ام آر آی نمی‌خواهند، من هم نمی‌نویسم، بیشتر مریض‌ها دواهای زیاد نمی‌خواهند، من هم نمی‌نویسم، خیلی از مریض‌ها با وحشت می‌آیند و می‌گویند ما رفتیم دکتر، گفت این جور است، آن جور است، آقای دکتر یعنی ما دو سال دیگر می‌میریم؟ می‌گویم نه شما بیست سال دیگر هم نمی‌میرید، بیماری فوق‌العاده‌ای ندارید، با دو تا قرص خوب می‌شوید، می‌گویند او گفته هفته‌ای یک بار زیر نظر ما باشید، ما هفته‌ای یک بار باید برویم سی چهل تومان ویزیت بدهیم، دواهای زیاد بگیریم. دین نمی‌گذارد که خیانت کنی، به هیچ کس، نه به مریض، نه به مراجعه‌کننده در اداره، نه به جنس که تقلب کنی. دین نگذارد که خیانت کنی، ترک درستی و امانت کنی، صدق و سعادت ثمر دین بود، هر که خوش اخلاق خوش آیین بود، فتنه آفاق ز بی‌دینی است، زشتی اخلاق ز بی‌دینی است.



مقایسه دین داری و بی دینی

دین که نباشد عالم می شود سگ، آخوند یهودی با سواد می شود خر، غیر روحانی می شود ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱، اما دین که باشد، یک آدم دین دار می شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲؛ انسان های دین دار باوردار که دارای اعمال شایسته و کار مثبت و کار خوب هستند، از تمام جنبندگانی که من آفریدم بهترند، یعنی قیمت شان بالای قیمت همه است، از ملائکه هم بالاتر هستند، چون می گوید «خیر البریه»، بهتر از همه جنبندگان عالم هستند، یک نوع جنبنده هم فرشتگان است، یک نوع جنبنده هم جن است، جنبندگان دیگر هم هستند و ما خبر نداریم، قرآن مجید می فرماید جان دار عقل دار در آسمان ها هم هستند، ﴿يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳؛ حرف من می گویند دلالت می کند بر موجودی که عقل دارد و زنده است در آسمان ها، ولی دانش بشر هنوز کشف نکرده که موجود زنده عاقل کجای آسمان ها است، ولی قرآن می گوید هست. مومن باوردار دارنده عمل صالح روی کره زمین از تمام جنبندگان عالم قیمتش بالاتر است. چگونه می شود که آدم این گونه می شود؟ همان که امیرالمومنین علیه السلام می گوید: خوبی هایی که قرآن بیان کرده در زندگی تان انتخاب کنید، بدیها، شرها، و زیانها را حذف کنید، می شوید مومن، وقتی بدی نداشته باشیم همه فعالیتها مثبت است، خوب است. واقعا خوشا آنان که با خدا زندگی می کنند، خوشا آنان که الله یارشان بی، که حمد و قل هو الله کارشان بی، خوشا آنان که دائم با تو باشند، بهشت جاودان بازارشان بی.

روضه حضرت سکینه علیها السلام

امروز روز سختی بود برای اهل بیت علیهم السلام، آن ها دیشب را کنار خیمه های نیم سوخته که به درد نمی خورد تا صبح زندگی کردند، صبح یازدهم عمر سعد گفت همه را بیاورید کنار این

۱. أعراف: ۱۷۹.

۲. بینه: ۷.

۳. ﴿يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (رحمن: ۲۹)

بدن‌ها، سوار بر شتر کنید و حرکت کنید به سمت کوفه، شما که همه مردان را کشتید، سرها را بریدید، بدن‌ها را قطعه قطعه کردید، برای چه زن و بچه داغ‌دیده را، خواهران و دختران را آوردید کنار این بدن‌های قطعه قطعه؟ وقتی چشم این بچه‌ها، چشم خواهران، به این بدن قطعه قطعه میان گودال افتاد چه کردند! چه حالی داشتند! همه را سوار کردند، آخرین کسی که مانده بود و سوار نمی‌شد دختر سیزده ساله ابی‌عبدالله علیه السلام سکینه علیها السلام بود، بدن را بغل گرفته بود، گلوی بریده را به سینه گرفته بود، هر چه اعلام کردند کاروان در حال حرکت است بدن را رها کن، می‌گفت به من چه کار دارید؟ شما بروید، من را نبرید، من می‌خواهم میان این گودال بمانم، برای پدرم عزاداری کنم. دیدند گوش نمی‌دهد، «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ»؛ ده پانزده نفر از این عرب‌های بیابان‌نشین کوفه که پول داده بودند آورده بودند به کربلا، ریختند میان گودال با تازیانه شروع کردند این بچه را زدن، گلوی بریده را روی زمین گذاشت، به جای این که با پدرش برای خودش درد دل کند می‌گفت بابا انظر الی عمتی المظلومة؛ بابا بلند شو عمه‌ام را ببین که چه ظلم‌هایی به او شد.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و والدی والدینا اللهم بحق الحسین اهلک أعدائنا و انصر قائدنا، أید و احفظ إمام زماننا و اشف مرضانا و اجعل عاقبة أمرنا خیرا».



۱. ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ ع فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ. (الطهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۳۴)

جلسه سوم

نیاز عقل به وحی در تشخیص

خیر و شر

عدم توانایی عقل بر شناختن همه منافع و مصالح

عزیزانی که در جلسات قبل بودند شنیدند محور گفتار امسال در رابطه با خیر و شرّ است، دو موضوعی که هم در قرآن کریم مطرح است، هم در نهج البلاغه و هم در روایات ائمه طاهریین علیهم السلام. من در این چهل و چند سالی که با کمک خدا و با توفیق حضرت او منبر می‌روم، هنوز به طور مفصل خیر و شرّ را برای مردم نگفته‌ام، بررسی کامل نداشته‌ام. در این چند روز که به آیات، به نهج البلاغه و به روایات مراجعه داشتم که در این زمینه مطالبی را برای تان بیاورم، دیدم این دو مساله در زندگی انسان، چه در سعادتش در جنبه خیر و چه در تیره‌بختی‌اش در جنبه شرّ، این قدر نقش دارد که به این نتیجه رسیدم دانستن اموری که از دیدگاه خداوند و نهج البلاغه و روایات خیر است و اموری که شرّ است، لازم است، چون واقعا ما از عقلی برخوردار نیستیم که همه خیر مربوط به زندگی مان را به دست بیاوریم و همه شرّ و خسارت مربوط به زندگی مان را بیابیم، در طول تاریخ هم زیاد اتفاق افتاده است که ملت‌ها، خانواده‌ها، افراد، طبق آیات قرآن خیر و شرّ را جا به جا فهمیده‌اند؛ قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾؛ شما یک چیزهایی را دوست دارید فکر می‌کنید به خیرتان است اما برایتان ضرر دارد، یک چیزهایی را دوست ندارید فکر می‌کنید به ضررتان است ولی به خیرتان است.

۱. بقره: ۲۱۶.



ارسال رسل بهترین دلیل بر عدم درک کامل مصالح و مفاسد

چه کسی باید بیان کند که چه چیزی برای ما خیر است و چه چیزی برای ما شر است؟ آن که ما را آفریده، آن که بدن ما را، عقل ما را، روان ما را ساخته، نظام داده، او می‌داند چه چیزی به خیر ماست و چه چیزی به ضرر ماست؛ انصافا اگر خود ما همه خیر را می‌فهمیدیم و همه شر را می‌فهمیدیم نیازی نبود کتاب آسمانی بفرستد، نیازی نبود صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را مبعوث کند، نیازی نبود ائمه طاهرين را به عنوان معلم و راهنما و امام ما قرار بدهد. نازل شدن صد و چهارده کتاب آسمانی، بعثت صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، امامت دوازده امام بالاترین دلیل بر این است که ما کل خیر را نمی‌توانیم درک کنیم و کل شر را نمی‌توانیم بفهمیم.

شناخت بخشی از مصالح و مفاسد توسط عقل

ما بخشی از شرهای ظاهری را می‌توانیم بفهمیم، می‌توانیم بفهمیم اگر انگشتمان را بگیریم روی اجاق می‌سوزد، پس انگشتمان را نمی‌گیریم؛ می‌توانیم بفهمیم اگر تیغ تیز به پایمان برود دردمان می‌گیرد، ممکن است چرک کند، پس مواظبیم پایمان روی تیغ نرود؛ می‌توانیم بفهمیم اگر لوله بخاری کلاhek نداشته باشد دچار مرگ خاموش می‌شویم، ولی خودداری از این مسائل معمولی شرّ، عامل سعادت دنیا و آخرت ما نیست. خودمان بعضی از خیرها را می‌فهمیم و لازم نبود خدا و انبیا بگویند، گرسنه می‌شویم می‌فهمیم غذا خوردن به خیر ماست، تشنه می‌شویم می‌فهمیم آب خوردن به خیر ماست، چرک می‌شویم می‌فهمیم حمام رفتن به خیر ماست. این حرف‌ها چه ارتباطی به برپا کردن یک زندگی سالم دارد؟ زندگی‌ای شبیه زندگی انبیای خدا، ائمه طاهرين و اولیای الهی. بر ما واجب است خیرهایی را بفهمیم از زبان قرآن و انبیا و ائمه که سعادت دنیا و آخرت‌مان را تامین کند، بر ما واجب است شرهایی را بشناسیم که با کناره‌گیری از آن دچار تیره‌بختی دنیا و آخرت نشویم.

پنج خیر در سوره مزمل

من یک آیه، البته یک آیه هم نه، نصف یک آیه را از آخر سوره مبارکه مزمل می‌خوانم، سوره‌ای که یکی دو روز اول بعثت پیغمبر ﷺ نازل شد، یعنی زمانی که هنوز از نبوت



پیغمبر ﷺ سه چهار روز نگذشته بود، برای روزهای دوم یا سوم، نصف این یک آیه را می‌خوانم که پروردگار عالم در این نصف یک آیه پنج خیر را برای ما شرح می‌دهد که این‌ها برای شما خیر است، این‌ها خیر زندگی شماست و جالب است که در پایان آیه می‌گوید این خیرها را اگر شما عمل کنید نزد من ذخیره می‌شود، قیامت هر پنج تا را به صورت بهشت برمی‌گردانم. عمل خیر شما در این عالم تمام می‌شود، ولی این عمل خیر شما در عالم گم نمی‌شود، چه قدر جهان وسیع است! می‌گوید گم نمی‌شود، در سوره مبارکه حجرات می‌گوید کم هم نمی‌شود، یعنی این عمل خیر که خداوند آن را خیر می‌داند، وقتی انجام بگیرد و از ما جدا شود گم نمی‌شود، کم هم نمی‌شود که چراغ عمل خاموش شود.

ایمان، شرط قبولی اعمال

من یک آیه از سوره لقمان می‌خوانم، واقعا علاقه دارم به این آیه دقت کنید که قدرت پروردگار را در حفظ عمل بدانید، گم نشود کم نشود و نابود نشود، این‌ها یادتان می‌ماند؟ فرض کنید ما به پدرمان به مادرمان سلام با محبتی می‌کنیم، سین و لام و الف و میم است، چیز دیگری نیست، چهار حرف است، یک سلام با محبت و نرم، پدر لذت می‌برد، مادر لذت می‌برد، البته قرآن مجید می‌گوید شرط قبولی عمل شما مومن بودن تان است، یعنی خدا را باور داشته باشید، قیامت را باور داشته باشید، انبیا را باور داشته باشید، قرآن مجید را باور داشته باشید، از این آدم خداوند عمل را می‌پذیرد. ممکن است بت‌پرست، مشرک، کافر، کمونیست، توده‌ای، لائیک سلام خیلی گرمی به پدر و مادرش بدهد، چون طرف مقابلش خدا نیست، خدا را قبول ندارد، معنا ندارد که خداوند این عمل را از او بپذیرد، چون کار من با قبول نداشتن خدا یک طرفه است، خریدار ندارد. من باید ایمان داشته باشم که پروردگار عملم را بخرد، یعنی طرف داشته باشم، کرارا هم خداوند در قرآن به این معنا توجه داده است؛ من اگر خدا را قبول نداشتن باشم چه کسی عمل من را قبول کند؟ عمل من که سلام با محبت به پدر و مادرم است، همان جا چراغش خاموش می‌شود، به تصریح

قرآن مجید ﴿هَبَاءٌ مِّنْشُورٍ﴾! تمام می‌شود، به باد می‌رود. اما اگر طرف مقابلم خدا باشد، ممکن است اصلاً یادم نباشد ولی قبلاً شنیده‌ام پروردگار مهربان عالم فرموده است به پدر و مادر نیکی کنید، محبت کنید، کنارشان فروتن باشید، نرم باشید، وقتی این را دانستم ممکن است امروز که رفتم خانه پدرم یاد سفارشات خدا نباشم، اما همان که می‌دانستم خدا سفارش پدر و مادر را کرده، کافی است برای این که خدا از من بپذیرد، نیازی هم نیست اگر یادم بود به زبان بیاورم؛ ما وقتی می‌خواهیم نماز بخوانیم هیچ لازم نیست بگوییم سه رکعت نماز مغرب به جا می‌آورم قربه إلى الله، همین که شما برای نماز وضو می‌گیری در نیت کافی است. برادرانم، خواهرانم این نکته همیشه یادتان باشد که ما در کار خیر باید طرفی مثل خدا داشته باشیم که عمل ما را بخرد، بپذیرد؛ آن که دین ندارد و عمل خوب از او صادر می‌شود، همان جا هم تمام می‌شود، نمی‌ماند. وقتی شما به پدرت سلام کردید و مومن هم هستید، اگر پدرت قند در دلش آب شد که بچه‌ام چه سلام خوبی به من کرد، این سلام می‌ماند، گم نمی‌شود، کم نمی‌شود، نابود هم نمی‌شود.

محاسبه همه اعمال در روز قیامت

عجب آیه‌ای است! قدرت خدا را در این آیه ببینید، این حرف کسی است در قرآن که بنابر حرف خودش با چهار هزار معلم واقعی ملاقات داشته است و از ایشان مطالبی یاد گرفته است، تعدادی از این چهار هزار نفر پیغمبر بودند. خداوند در قرآن به این انسان خیلی احترام گذاشته است، این حرفی که از او در قرآن آمده حرف خود پروردگار است که به زبان او جاری شده؛ الآن من و شما می‌گوییم لا اله الا الله، لا اله الا الله دو بار در قرآن آمده، حرف خداست ولی به زبان ما جاری می‌شود، ﴿يَا بَنِي إِذْهَا أَنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبِّ مِنْ خَزْدَلٍ﴾^۱، عملت به همه ما دارد می‌گوید، به وزن دانه ارزن باشد، شما همه ترازو را یا دارید یا دیدید، اگر یک ارزن را بیندازید

۱. فرقان: ۲۳.

۲. ﴿يَا بَنِي إِذْهَا أَنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبِّ مِنْ خَزْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِيهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾

(لقمان: ۱۶)



کف ترازو، ترازو تکان می‌خورد؟ نه، بالا و پایین می‌شود؟ نه، یک دانه ارزش پاره سنگ دارد که روبرویش بگذاریم ببینیم چه وزنی دارد؟ نه، در ترازوهای طلافروش‌ها هم بگذاریم اصلاً ترازو نشان نمی‌دهد، اما خدا می‌فرماید اگر عمل تو به وزن دانه‌ی ارزن باشد، ﴿أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۱؛ این عمل در دل آسمان‌ها بیفتد؛ این جا باید تخته سیاه باشد، من می‌آدمم پایین، گوشه‌ای از آسمان‌ها را روی تخته می‌گفتم؛ در کویر دیدید، شب‌هایی هم که چراغ‌های تهران می‌رود ممکن است روی پشت بام دیدید، دو تا خط سفید رنگ است در طول همدیگر، این را می‌گویند راه شیری، قدیم‌ها می‌گفتند راه مکه، علم می‌گوید کهکشان که خورشید و مریخ و زمین و زحل و عطارد و اورانوس و نپتون و پلوتون آخرین سیاره منظومه شمسی که یک بار دور خورشید بچرخد هشتاد و سه سال طول می‌کشد، همه این‌ها گوشه‌ی بازوی این خط شیری هستند، از این طرف خط تا آن طرف خط، طولش را نمی‌گوییم، عرضش از این طرف خط تا آن طرف خط، اگر کسی بخواهد از این طرف برود به آن طرف، چون وسطش به نظر خالی می‌آید، اگر ثانیه‌ای سی صد هزار کیلومتر را طی کند، دو میلیون سال بعد به آن طرف خط می‌رسد، تا الآن که من روی منبر هستم، چون مجلات علمی برایم می‌آید خبر جدیدتر ندارم. از این کهکشان‌ها صد میلیون عدد تا الآن کشف شده است که کهکشان ما در مقابل بعدی خودش مانند یک دانه‌ی ارزن برابر یک هندوانه است. قرآن می‌گوید اگر عملت به وزن دانه‌ی ارزن باشد در دل این آسمانها باشد، ﴿فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ﴾^۲، یا این عمل در یک سنگ نامعین باشد، چون صخره در آیه الف و لام ندارد، می‌شود یک سنگ نامعین، الآن در آسیا، در اروپا، در آمریکا، در افریقا، در اقیانوسیه، در کرات چه قدر سنگ است؟ می‌گوید این عمل در دل یکی از این سنگ‌های نامعین باشد، ﴿أَوْ فِي الْأَرْضِ﴾^۳، یا این عمل در دل زمین باشد، وقتی تمام جهان به هم بخورد، ﴿يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾^۴، این عمل تو را خداوند در قیامت جلوی چشمت

۱. لقمان: ۱۶.

۲. لقمان: ۱۶.

۳. لقمان: ۱۶.

۴. لقمان: ۱۶.

می‌آورد؛ این قدرت خدا است. عمل گم نمی‌شود و عمل خیر وزنش هم کم نمی‌شود، خداوند می‌گوید من باغبانش هستم و اضافه‌اش می‌کنم.

افزودن بر اعمال نیک

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾؛ آن چه که می‌کارید، یعنی عمل خیری که در این عالم کشت می‌کنید، من خدا به آن اضافه می‌کنم؛ دلیلش هم این است که ما پنجاه سال کار خوب می‌کنیم، خداوند تا ابد ما را پای محصول کار خیرمان می‌نشانند، می‌گوید بهره‌اش را ببر ولی بدون زمان؛ گم نمی‌شود، کم نمی‌شود، اضافه می‌شود، نابود هم نمی‌شود. چند تا شد؟ چهار تا. عمل خیر گم نمی‌شود، کم نمی‌شود، زیاد می‌شود، نابود هم نمی‌شود. برادران، خواهران و جوان‌ها حیف نیست در این شصت هفتاد سال عمر، همه ما که این شصت هفتاد سال را نداریم، خیلی‌ها در بیست سالگی می‌میرند، خیلی‌ها سی سال، چهل سال، مردمی که به صد سالگی برسند در بین ما کم هستند؛ رسول خدا ﷺ هزار و چهارصد سال پیش فرمود -درست هم اتفاق افتاد- بیشترین عمر امت من بین شصت و هفتاد است؛ ما در این شصت سال، هفتاد سال می‌ارزد که برویم به دنبال شر و روز قیامت هم پای محصولش که جهنم است بنشینیم؟ نه، نمی‌ارزد؛ می‌ارزد حتی یک کار خیر از ما فوت شود؟ واقعا نمی‌ارزد.

کاشت هزاران درخت خرما توسط امام علی

از امام باقر علیه السلام بشنوید این مساله را که چه قدر زیباست! ای کاش وزارت کشاورزی کشور و کشاورزان این را می‌شنیدند و به فرهنگ تبدیلیش می‌کردند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید پدرم علی علیه السلام، همه شما می‌دانید بعد از خداوند متعال و پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصیت امیرالمومنین علیه السلام سومین شخصیت است؛ شما می‌دانید قرآن مجید امیرالمومنین علیه السلام را در سوره آل عمران در آیه مباهله که سنی‌ها هم نوشته‌اند به جای تمام مردان جهان حساب



کرده است، یعنی علی علیه السلام در برابر کل انسان‌هایی که آفریده شده‌اند. امام باقر علیه السلام می‌گوید این علی علیه السلام در کوچه که راه می‌رفت، هر جا هسته خرما می‌دید خم می‌شد و برمی‌داشت، هسته را تمیز می‌کرد و کنار می‌گذاشت. روزی این هسته‌ها را بر شتر بار کرده بود، کسی به حضرت رسید و گفت بارت چیست؟ حضرت فرمود صد هزار درخت خرما، نگفت هسته خرما، درخت خرما که روی شتر دو تا بیشتر جا نمی‌گیرد، اما حضرت فرمود صد هزار درخت خرما، چون علی علیه السلام عاقبت بین بود، فقط جلوی پایش را نمی‌دید، فقط امروز را نمی‌دید، آن‌هایی که امروز بین هستند، می‌گویند فقط امروز عشق است، یعنی فردا به درک که چی می‌خواهد بشود، امروز عشق است که از چه لذت می‌برم؟ اما امیرالمومنین علیه السلام این کلام باطل را که فقط امروز عشق است را هیچ وقت نگفت، امیرالمومنین علیه السلام می‌گفت کل عمر سرمایه است و باید از این سرمایه بهره برد، باید غنیمت دانست، علی علیه السلام هسته خرما را هسته خرما نمی‌دید، عاقبت کار که درخت خرما بود را می‌دید. با این هسته‌ها چه کار کرد؟ امام باقر علیه السلام می‌گوید آن را کاشت، چون مدینه پر آب است، الآن هم آب خوبی دارد، کشاورزی گسترده‌ای دارد، در چند قطعه زمین کاشت.

کاشت هزاران درخت زیتون در زمین‌های بی حاصل

من در منطقه کشاورزی یک بار منبر دعوت داشتم، رفیقم گفت رفتم به اداره جنگل‌بانی و زمین گفتم سنگلاخ‌های دور این شهر را به من بدهید، گفتند برای تو، به درد ما نمی‌خورد، به خدا قسم چند سال بعد رفتم به آن‌جا گفت زمین‌های سنگلاخی را که نشانت دادم بیا برویم ببین، ماشین حاضر است، من را برد یک میلیون درخت زیتون کاشته بود، الآن هر روز زیتونش با هواپیما به امارات صادر می‌شود، چرا کار خیر مثل باران جلوی‌مان رها است و ما انجام نمی‌دهیم؟ ما چه قدر می‌توانیم به مردم کمک بدهیم! ما چه قدر می‌توانیم پنج تا پنج تا شویم و روزهای جمعه به بیمارستان‌ها برویم و ببینیم چه کسی پول بیمارستانش را ندارد! ما چرا در قوم و خویش‌های‌مان نمی‌گردیم ببینیم جهاز چند تا دختر معطل مانده است؟ چرا کار خیر کم می‌کنیم؟ چرا کار شر زیاد

خیر و شر

می‌کنیم؟ ما چرا با زبان مان دروغ می‌گوییم، غیبت می‌کنیم، تهمت می‌زنیم، تحقیر می‌کنیم، ما که حرف خوب زیاد داریم.

امام باقر علیه السلام می‌گوید همه را کاشت، همه هم سبز شد، همه پنج سال بعد خرما داد، سال اولی که خرما داد پدرم یک دانه‌اش را هم نچید، به قنبر گفت یک قلم و کاغذ بیاور، نشست روی زمین، روی خاک، نوشت بسم الله الرحمن الرحیم، علی ابن ابیطالب علیه السلام بنده پروردگار صد هزار درخت خرما کاشت، خداوند کمک کرد و همه‌اش خرما داد، کل این صد هزار را وقف تمام مسلمان‌ها کردم که هر کدام دست‌شان خالی شد، تنگ‌دست شدند، فقیر شدند، بیایند از این خرماها بچینند و بفروشند تا مشکلات‌شان را حل کنند، تولیتش هم با حسن و حسین علیهما السلام، به حسن و حسین علیهما السلام هم حق خوردن یک دانه خرمایش را نمی‌دهم مگر آن که محتاج شوند. این که صد هزار دختر خرما است، من گفتم یک سلام با محبت به پدر و مادرتان در این عالم می‌ماند، اضافه هم می‌شود و در روز قیامت برمی‌گردانند.

نمی‌رسم نصف آیه را بخوانم، اگر خدا بخواهد فردا شب می‌خوانم.

من سوال کردم دوستان مان همه امام حسینی هستند، اهل گریه هستند، اهل روضه هستند، من دیگر توان ادامه دادن بحث را ندارم، دکتر هم به من گفته بود چند روزی نرو منبر، من در مجلس قبلی هم گفتم که عاشق شماها هستم، نمی‌شناسم اما دوستان دارم. به دکتر گفتم با آمپول، با کپسول، با دارو، با شربت، هر کاری می‌توانی بکن تا من از مردم جدا نمانم، توانستم بیایم الحمدلله رب العالمین. ان شاء الله بعد از من ذکر مصیبت مفصلی می‌خوانند تا من روی فرم بیایم و بتوانم برای تان ذکر مصیبت بخوانم.

دعا

خدایا هر خیری به بندگان خوبت از زمان آدم تا امشب دادی به ما و زن و بچه‌ها و نسلمان عنایت کن. هر ضرر و زیان و شری را که از بندگان برگرداندی از ما هم برگردان.



جلسہ چہارم

وسعت جہان و محدودیت

عقل انسان

مقدمه

کلام در خیر و شر است، تشخیص کامل خیر و تشخیص همه شرها و ضررها در توان عقلی و علمی ما نیست، چرا که تاریخ نشان داده درک ما محدود است؛ قرآن مسائل زیبا و مثبتی را مطرح می‌کند ولی به همه مردم مومن، مردم عالم و مردم خردمند می‌گوید این مساله از حوزه درک شما خارج است، نمی‌توانید بفهمید، نمی‌توانید درک کنید؛ این حمله قرآن به ما نیست، توهین به ما نیست، خبری است از محدودیت وجود ما، برای این که ما دو اشتباه نکنیم، یکی این که نگوییم چون درک نمی‌کنیم پس نیست، دیگر این که نگوییم آن چه که من درک می‌کنم درست است، چون انسان ممکن است گرفتار این دو خطا و دو اشتباه بشود.

کثرت اشیا و علم محدود انسان

یکی از حقیقت‌های مثبت قطعی که پروردگار در قرآن خبر داده این است که هر چه در این عالم است، ما از تمام آفریده‌ها هم خبر نداریم که چه قدر خداوند مخلوق دارد، مخلوقاتش هنوز به عدد درنیامده است؛ شما فقط در کره زمین حساب کنید که هر سال چند عدد گندم روئیده می‌شود، چند عدد جو روئیده می‌شود، چند عدد نخود روئیده می‌شود، چند عدد لوبیاهای مختلف روئیده می‌شود، چند نوع گل روئیده می‌شود، گل‌ها هر کدام چند تا گلبرگ دارد، جمعش چندتااست، چند میلیارد ستاره در عالم است، و بقیه



موجودات مخصوصاً آنهایی که چشم ما از دیدنش عاجز است، مثل میکروبها، ویروسها، آمیبها که همه زنده هستند، حیات دارند، تغذیه دارند، قدرت جذب و دفع دارند، ولی ما نمی‌دانیم چقدرتا هستند.

اشاره حضرت رضا علیه السلام به وجود موجودات میکروبی

این روایت را هم برای تان بگویم که از معجزات حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام است، می‌دانید چند سال قبل از پاستور امام هشتم علیه السلام این حرف را زده؟ از نظر شمس‌ی فکر کنم هزار و دویست سال قبل از پاستور که میکروب را کشف کرده حضرت این حرف را زده است؛ پاستور زحمت کشید به این نتیجه رسید که انتقال بیماری‌ها به دلیل وجود موجودات ذره‌بینی است به نام میکروب که ما نمی‌بینیم، او از طریق آزمایش آبگوشت به این نتیجه رسید، آبگوشت خیلی سالمی را پخت و گذاشت آبگوشت خراب شد، بو گرفت، بدمزه شد، رنگش عوض شد، بعد پیش خودش گفت خود آبگوشت که خودش را خراب نکرده است، باید موجود دیگری باعث خراب شدن آبگوشت شده باشد، آن موجود چیست؟ دنبالش گشت، تا با آزمایشات زیادی به این نتیجه رسید که موجودات زنده‌ای هستند که آن‌ها باعث می‌شوند مواد غذایی فاسد شود؛ نه کارخورشید است، نه هوا و نه ماندن، چیز دیگری است، به نام میکروب. گفت ما نمی‌بینیم اما ثابت کرد تا الآن هم ثابت مانده، همه دانشمندان حرفش را قبول دارند. اما کلام حضرت رضا علیه السلام، آدم عاقلی و فهمیده‌ای آمد خدمت امام هشتم علیه السلام، گفت آقا یکی از اسم‌های خدا که در قرآن آمده لطیف است ﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱؛ ای کاش همه شما در حدی به دقایق قرآن مجید وارد بودید، این قدر شیرین است وقتی آدم قرآن را می‌فهمد! در بیشتر آیات دو اسم خدا با هم آمده ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲، ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۳، این دو تا که با هم آمده با هم ارتباط معنایی و

۱. أنعام: ۱۰۳.

۲. بقره: ۱۳۷.

۳. یونس: ۱۰۷.

کاری دارد، مثلاً اگر در آخر یک آیه می‌گفت هو سمیع الرحمن، آیه آیه درستى نبود، آیه آیه اشتباهی بود، چون وصف سمیع الرحمان به هم نمی‌خورد، معجزه قرآن این است کلماتی را که به کار گرفته هم‌خوانی صددرصد دارد، مثل همین آیه که از حضرت رضاعلیه السلام پرسید کلمه لطیف که اسم خداست یعنی چی؟ با چه چیزی در قرآن آمده؟ با خبیر؛ حضرت فرمودند خدا لطیف است یعنی موجوداتی را آفریده که قوی‌ترین چشم‌ها نمی‌بیند ولی آن موجودات زنده هستند، حیات دارند، نیروی جذب دارند، نیروی دفع دارند، نیروی کار دارند، این معنای لطیف است. موجودات ریز آفریده است، لطیف یعنی دقیق، ریز، ندیدنی، خبیر یعنی چه؟ یعنی این پروردگار به همه چیز این موجوداتی که با چشم دیده نمی‌شوند آگاه است، به ولادتشان، به ساختشان، به ماندنشان، به نیازهایشان، به احتیاجاتشان و همه را هم جواب می‌دهد؛ این حرف حضرت رضاعلیه السلام است.

وجود دستورات بهداشتی زیاد در اسلام

قدیم‌تر من دیده بودم بیشتر در دهات هم این اتفاق می‌افتاد، روز به دور از چشم مردم یا شب در تاریکی، صبر نمی‌کردند بروند خانه، لب جوی آب می‌نشستند و دستشویی می‌کردند که بعد از آن با آب خودشان را پاک کنند؛ حضرت رضاعلیه السلام فرمود در آب دستشویی نکنید، خداوند در این آب موجودات زنده مفیدی دارد که با سم دستشویی شما می‌میرند، نکشید این موجودات را. خیلی از افراد خبر از این مسائل اسلامی نداشتند، شاید جوان‌هایی که درس خواندند و الآن دانشگاه می‌روند باور کردنش برای‌شان سخت نباشد، چون تا حدودی با اوضاع علمی دنیا آشنا هستند، ولی برای شما مسن‌ها ممکن است مشکل باشد باور کردنش که اسلام برای بهداشت بالای پنج هزار روایت دارد، در کتاب‌های ما، بسته بهداشتی بهداشت سازمان ملل هزار قانون بهداشتی ندارد، ولی ما داریم عمل نمی‌شود. مثلاً ما همین قانون بهداشتی را به شهرداری‌های کل کشور بدهیم می‌گویند ما نمی‌توانیم اجرا کنیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید در ساختمان‌سازی برای احدی حقی وجود ندارد که جلوی آفتاب همسایه‌ها را بگیرد، شما برو بگو همه جوازها را یک

طبقه بدهید، اما الان دیگر جواز دادن از طبقهٔ چهل و پنجاهم هم می‌گذرد، آفتاب چهار هزار نفر را می‌گیرند. حضرت به مردم می‌گوید اگر می‌خواهید فرش، پتو و لباس بتکانید در محل عمومی این کار را نکنید، هوای مردم را خراب نکنید، آلوده کردن هوا حرام است، آلوده کردن آب آشامیدنی حرام است، آن‌هایی که تابستان می‌روند در جاده‌هایی که رودخانه و سد دارد می‌خورند و کل آشغال‌ها و زباله‌ها را در رودخانه یا در سد می‌ریزند، کار حرامی انجام می‌دهند؛ در ماشین میوه می‌خورند می‌اندازند بیرون، اگر یکی پایش برود روی پوست موز یا پوست طالبی و زمین بخورد بمیرد، آن که پوست را انداخته بیرون دیهٔ قتل بدهکار است، اگر در ماه حرام باشد یک برابر و نیم بدهکار است. این‌ها گوشه‌ای از بهداشت اسلام است؛ هوا را پاکیزه نگاه دارید، همه مسئول هستید، آن که ماشینش و موتورش آب و روغن قاطی کرده، دودی که وارد هوا می‌شود اگر بچه‌ای، زنی، مردی، از این دود سل بگیرد، حصبه بگیرد، سخته کند، آن‌ها در تمام این قتل‌ها شریکند یقیناً. پلیس ایران اصلاً نباید رودر بایستی داشته باشد، روزی ده هزار موتور و ماشین هم توقیف کند واجب شرعی است، برای سلامت ریه مردم واجب است؛ اگر کسی -خدایی نکرده- ماشین را متوقف نکند با گرفتن صد تومان، با پنجاه تومان با دویست تومان، او هم در بیماری مردم شریک است که مجوز آلودگی داده است، به قول شما رشوه گرفته، شیرینی گرفته، هدیه گرفته، هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید، کارش حرام است، من کاری به پول گرفتنش ندارم، همین اجازه دادنش معصیت و حرام است.

کارآمدی اسلام در عصر جدید

بعضی‌ها روی بی‌خبری می‌گویند اسلام یک دین قدیمی است، می‌خواستید جدید باشد که چه بگوید؟ اگر می‌خواستید اسلام یک دین امروزی باشد چه باید می‌گفت؟ بگوید تمام محله‌ها را ساختمان بیست طبقه مجوز بدهید تا هیچ کس آفتاب نبیند؟ یا هر زباله‌ای را دل‌تان می‌خواهید بریزید در آب تا ده هزار نفر بمیرند؟ اگر می‌خواستید اسلام جدید باشد چه می‌خواستید بگوید؟ من از بعضی فتوای‌های مراجع واقعا لذت می‌برم، بعضی از مراجع



زنده ما کشیدن سیگار را حرام شرعی اعلام کردند، چرا؟ چون ثابت کردند دود از نظر بهداشتی جزء خبائث است، یعنی ماده آلوده دارد و قرآن در سوره اعراف می‌گوید من پیغمبر ﷺ را فرستادم ﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾^۱ که خوردنی‌های آلوده را بر مردم حرام کند؛ می‌گوید سیگار حرام است، تریاک چه؟ شیره چه؟ هروئین چه؟ کراک چه؟ شیشه چه؟ اسلام دین قدیمی است؟! حکم بدهد هر کسی از هر ماده اعتیادی که لذت می‌برد بکشد و حلال است؟ چه قدر بی‌انصاف در این مملکت زیاد است که علیه دین بی‌خبرانه و جاهلانه قضاوت می‌کنند! می‌گوید پای منبر این آخوندها برای چه می‌روی، حرف‌های دو هزار سال پیش را برای تان می‌گویند و به درد امروز نمی‌خورد.

مثال‌هایی از قوانین مترقی اسلام

ما می‌گوییم رابطه نامشروع برقرار کردن با دختران و زنان مردم حرام است و جهنم دارد، این حرف بدی است؟! فقط برای دو هزار سال پیش است؟! ما می‌گوییم اگر پیغمبر ﷺ می‌گوید شبی یک تومان، پنج زار، یک قران مال مردم را به ناحق در خانهات ببری، تا این مال در آن خانه است خدا نظر رحمت به آن خانه نمی‌کند، این حرف دو هزار سال پیش است و به درد مردم نمی‌خورد؟! بر روی منبر به مردم چه بگوییم که امروزی باشد؟ بگوییم مردم صبح رفتید جیب همه را بزنید، مال مردم را بدزدید، مال دولت را بدزدید، مال پدرتان را بدزدید، طلاهای مادرتان را بدزدید، زمین‌های مردم را بروید با سندسازی به نام خودتان کنید، هر دختر زیبایی را دیدید شماره تلفن بدهید و گولش بزنید، رابطه برقرار کنید و او را از مادر بودن بیندازید، این حرف‌های جدید خوبی است؟ این حرف‌ها را که صهیونیست‌های هالیوود از آمریکا دارند در سایت‌ها و در ماهواره‌ها می‌گویند، آن‌ها دارند شب‌ها -من ماهواره ندارم، گزارش برایم می‌آورند- شب‌ها به زن‌های شوهردار می‌گویند

۱. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوزًا عِنْدَهُ فِي الْوَجْدِ وَالْإِنْجِيلَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف: ۱۵۷)

برای چه شوهرهای تان بتوانند یک زن دیگر داشته باشند و شما دو تا سه تا رفیق مرد نداشته باشید؟ یعنی شما چرا نسل تان را حرامزاده نمی‌کنید؟ بچه برای دیگری باشد ولی به شوهرت نسبت بدهی؛ این‌ها حرف‌های خوبی است؟! اسلام قدیمی است؟! تربیت شده‌های منبر ما مال مردم را نمی‌خورند، تربیت شده‌های ما با کلانتری کاری ندارند، با دادگستری کاری ندارند، تربیت شده‌های منبر ما با ناموس و دختر مردم کاری ندارند، با زمین‌های مردم کاری ندارند، حتی یک نفر را هم نمی‌توانم بگویم مگر این که برای شام آمده باشد، این را هم نمی‌توانم بگویم، هیچ کس گدای یک شام یک روزه نیست، در خانه دارد بهتر هم دارد.

آثار تربیت اسلامی

پنجاه سال است که سه نسل پای منبرم آمدند، خیلی‌هایشان هم آمدند با من رفیق شدند، نسل قبل مرد، نسل بعدشان هم مرد، الآن نسل جدید است و من هنوز زنده هستم، تربیت شده‌های واقعی منبر ما هیچ یک از آن‌ها پای‌شان به کلانتری و دادگستری باز نشد و مال کسی را نخوردند و به ناموس کسی نگاه بد نکردند، دنبال دختر مردم نرفتند. کجای این دین قدیمی است؟ دین مربی انسان تا روز قیامت است، دین مردم را پاک تربیت می‌کند، مرد تربیت می‌کند، جوان مرد تربیت می‌کند، با انصاف تربیت می‌کند، با محبت تربیت می‌کند. این دین است. شما در دین داران واقعی تهران طلاق سراغ دارید؟ من که سراغ ندارم، من خانواده‌های دین‌دار زیادی را می‌شناسم، اصلاً ازدواج‌شان به طلاق نخورده، نه عروس‌شان نه دامادشان، نه زن‌شان نه شوهرشان؛ خانواده‌هایی با تربیت عالی، خانواده‌های اصیل، من زنی در این خانواده‌ها سراغ دارم که یک بار با یکی از دختران من رفته بودند خرید، آن خانم کمی پادرد داشت، جوان هم بود، دختر من به او گفت به این ماشین تکیه بده، خودت را این قدر به زحمت نینداز، گفت باید از صاحب ماشین رضایت بگیرم، من این کار را نمی‌کنم. این‌ها تربیت شده‌های دین خدا هستند، تربیت شده‌های عالمان ربانی هستند، من هر کدام از این خانواده‌ها را دیدم با یک روحانی



واجد شرایط باتقوا در ارتباط بودند، گوش می‌دهند به حرف خدا، خدا که برای دو هزار سال پیش نیست، خدا برای همیشه است و حرفش هم برای همیشه است، این که بعضی از جوجه فکلی‌ها و نصف کراواتی‌ها می‌گویند دین قدیمی شده، مثل این است که بگویند خدا قدیمی شده، علمش هم قدیمی است، قدرتش قدیمی است و به درد نمی‌خورد. ما تغییر می‌کنیم، جوان بودیم متوسط شدیم و پیر می‌شویم، دو روز دیگر هم می‌رویم به بهشت زهرا، خدا که تغییر نمی‌کند، خدا همیشه خداست، حرفش هم همیشه حرف حکیمانه است، سخنانش هم قابل تغییر نیست، ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾^۱، حرام خدا همیشه حرام است، چرا؟ چون حرام ضرر دارد، حلال خدا همیشه حلال است، چرا؟ چون حلال خدا سود دارد، منفعت دارد. حرف خدا همیشه هدایت‌گر است، گمراه‌کننده نیست.

محدودیت انسان

من برمی‌گردم به ابتدای منبر برای برادران و خواهرانی که نبودند، قرآن سخن خالق عالم و آدم است، خدا می‌گوید هر چیزی را شما درک نمی‌کنید، نمی‌خواهد به ما توهین کند، نمی‌خواهد ما را تحقیر کند، می‌خواهد یک خبر به ما بدهد که وجودتان محدود است، اگر خودتان را محدود ندانید مرتکب دو اشتباه می‌شوید، چیزی را که درک نمی‌کنید منکر می‌شوید و می‌گویید چون من درک نمی‌کنم پس نیست، یک اشتباه دیگرتان هم این است که می‌گویید نه، درکش کردم همینی است که من فهمیدم، این اشتباه است. خیلی چیزهای خوب در این عالم است که شما درک نمی‌کنید، چون محدود خلق‌تان کردم، یکیش این است که اول منبر گفتم، مخلوقات زمین و آسمانی و دریایی و جنگلی خدا به عدد در نمی‌آید، الآن اقیانوس اطلس، اقیانوس کبیر، اقیانوس هند، دریای عمان، دریای خزر، اقیانوس منجمد جنوبی، منجمد شمالی، چند تا موجود زنده در آن است؟ ما عدد گندم‌ها را نمی‌دانیم، عدد جوها را نمی‌دانیم، زین العابدین علیه السلام

۱. ﴿لَهُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (یونس: ۶۴)

می‌گوید: «يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ»^۱، شگفتی‌های خلقت خدا در دریاهاست، آن چه که روی زمین است شگفتی نیست.

بیان شگفتی‌های خلقت در قرآن

من خبرهای عجیبی از دریا در این کتاب‌های علمی خواندم، خیلی عجیب است، نظم در دریا، نظم موجودات، نظم تعداد، این‌ها خیلی عجیب است. من یازده روز برای سخنرانی آفریقای جنوبی بودم. شهری دارد، البته بعضی از شهرهایش کنار دریاست، مثل شهر کیپتون که آخرین نقطه خشکی کره زمین است، کنار اقیانوس هند و اطلس است، اقیانوس اطلس آبش صاف، آبی خیلی خوش‌رنگ و سرد، اقیانوس هند آبش لجن و گرم، این دو اقیانوس به هم چسبیده‌اند، میلیاردها سال است این دو با هم قاطی نمی‌شود، حتی نیم میلیمتر، یک آب خنک آبی رنگ و دیگری آب گرم لجنی، چسبیده به هم، اقیانوس هند نزدیک ده هزار کیلومتر طول دارد، اقیانوس اطلس تا آمریکای شمالی طول دارد، می‌دانید چقدر آب است؟ می‌دانید چه بادهای سختی می‌آید روی این اقیانوس؟ می‌دانید بادهای گلف استریم شرق و غرب کره زمین را می‌رود و می‌آید ولی این دو آب با هم قاطی نمی‌شوند، قرآن کجا نازل شد؟ همین است که جوجه فکلی‌ها و نصف کراواتی‌ها می‌گویند دین قدیمی است، دنبالش نباید رفت، قرآن کجا نازل شده؟ مکه، شما می‌دانید الآن سال هزار و سیصد و نود و سه، مکه هنوز لوله‌کشی ندارد؟ آب را با تانکر درب خانه‌ها و هتل‌ها می‌برند؛ مکه گاز ندارد. اگر لوله‌کشی کنند آب ندارند به مردم بدهند، باید بروند از طائف آب بیاورند بدهند درب خانه‌ها، آن وقت هزار چهارصد سال پیش که امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید در مکه آب خوردن نبود، آب‌های باران که در چاله‌ها جمع می‌شد و پر از قورباغه و مارمولک بود، عرب‌ها آن آب را می‌خوردند، آن وقت قرآن می‌گوید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»^۲؛ دو تا دریا چسبیده به هم است، با هم ملاقات دارند،

۱. بحار الأنوار ج ۹۱ ص ۳۹۱.

۲. رحمن: ۱۹.

یعنی اقیانوس هند و اطلس، در کجا؟ از هند تا آفریقای جنوبی، از آفریقا تا آمریکای شمالی، دو تا دریا به هم چسبیده، «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»^۱، این‌ها با هم قاطی نمی‌شود. می‌دانید چند سال است قاطی نشده است؟ عمر کره زمین می‌دانید چند سال است؟ آخرین خبری که دانشمندان از کره زمین به دست آوردند با کار روی فسیل و خاک و دایناسور، چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است که زمین عمر دارد، آن وقت چهار تا نصف کراواتی و جوجه فکلی به خودشان حق می‌دهند در هر چیزی نظر بدهند، تو هنوز یک ذره خاک زیر پایت را نشناختی، در چه چیزی نظر می‌دهی؟ متواضع باش، با ادب باش، بی‌ادبی در مقابل قرآن و دین و خدا خیلی گناه بزرگی است. از این عمر چهار میلیارد و پانصد سال نمی‌دانیم اقیانوس‌ها چند میلیارد سال است که به وجود آمدند، تمام دانشمندان را جمع کنیم ببینیم قدرت دارند یک لیوان آب دریای خزر شمال را و یک لیوان هم از خلیج فارس بردارند بریزند کنار هم در یک کاسه که قاطی نشود، درجا قاطی می‌شود.

بیاناتی از قرآن در وصف علم و درک محدود انسانی

چرا بعضی‌ها به قرآن ایمان نمی‌آورند؟ چون اهلش نیستند، نخواندند، جاهل هستند، نفهم به قرآن هستند، اگر انسان ده آیه از قرآن را بفهمد تا آخر عمر در مقابل قرآن فروتن است، در مقابل قرآن ادب می‌کند. قرآن یک حقیقتی را می‌گوید، می‌گوید هیچ چیز در این عالم نیست «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۲، مگر این که خدا را هم تسبیح می‌گوید و هم حمد، یعنی همین سنگ‌ریزه قرآن می‌گوید در حال تسبیح و حمد است، «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۳، شما تسبیح موجودات را درک نمی‌کنید، من خدا هستم فقط این خبر را قبول کن، چون درک نمی‌رسد، آن درک را برایت نساختم، چون اگر قبول نکنی که محدود

۱. رحمن: ۲۰.

۲. «سُبْحَانَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيقاً غَفُوراً.» (اسراء: ۴۴)

۳. اسراء: ۴۴.

هستی دچار آن اشتباه می‌شوی، می‌گویی هر چه را من نمی‌فهمم نیست، یا می‌گویی آن که من می‌فهمم آن درست است فقط؛ هر دویس اشتباه است. علم‌تان کم است، الآن چه قدر علم در کره زمین است؟ خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَمَا أُوتِئْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾، کل دانشی که تا الآن به بشر داده‌ام اندک است، پس با علمت همه چیز را نمی‌فهمی، چون درکت را محدود آفریده‌ام، پس نمی‌توانی هر چه برایت خیر است بفهمی، هر چه برایت شر است بفهمی. خداوند می‌گوید که علمم بی‌نهایت است، درکم هم بی‌نهایت است، مجانی هم برای‌تان می‌گویم، قرآنی فرستادم که هر چه به خیرتان است در آن گفته‌ام، هر چه هم به ضررتان است گفته‌ام.

دوباره نرسیدم آیه‌ای که پنج خیر را بیان کرده برای‌تان بگویم که بعدش نوبت برسد به آیاتی که شر را بیان کرده است؛ این قرآن فهمی مایه سعادتی دنیا و آخرت ماست.

توصیه به مسئولان مراسمات مذهبی

به نظر من مدیران مساجد، پیش‌نمازهای مساجد و مدیران هیئت‌ها نسبت به دعوت کردن روحانی و مداح خیلی در قیامت مسئول هستند، چون منبر و مداح تغذیه فکر مردم و روان مردم است، اگر غیر متخصص بیاورند چون صدا دارد یا معروف شده و چیزی گیر مردم نیاید، روز قیامت جواب عمر مردم را شما مدیران باید بدهید، ضایع کردن عمر معصیت است؛ کسانی را بیاورید برای مردم که عمق آیات و روایات را بگویند، مردم هم قبول می‌کنند؛ مردم خوبی هستند، مردم حق را بفهمند می‌پذیرند.

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام

سلامی بدهم از این جا به حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، روضه را بعد از من مفصل برای‌تان می‌خوانند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ»، چه قدر زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام مهم است که



در این جمله ببینید امام چه می‌گوید، «وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ»، می‌گوید خدایا این زیارت من را برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام آخرین زیارت قرار نده، باز هم عمر به من بده تا حسین علیه‌السلام را زیارت کنم. «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»؛ این سلام ما بود و زیارت ما، اما ببینیم خواهرش چگونه با آن بدن قطعه قطعه حرف زد، چه سخنانی! من تا حالا طاقت نیاوردم همه را در دهه عاشورا برای مردم بگویم، «بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى»، پدرم فدایت شود حسین من که با دل پرغصه از دنیا رفتم، «بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى»، پدرم فدایت شود که با لب تشنه سر از بدنت جدا کردند؛ من را دارند می‌برند، می‌خواهم صورتت را ببوسم، ولی سرت را بالای نی زدند؛ می‌خواهم بدنت را ببوسم ولی جای بوسیدن ندارد.



۱. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۱۳۴.

۲. همان.

جلسہ پنجم

نعمت و رحمت الہی

محدودیت عقل انسان و نیاز به وحی

کلام دربارهٔ خیر و شر بود که چه اموری برای انسان خیر است، مفید است و دنیا و آخرت او را آباد می‌کند، خوشبختی امروز و فردای او را تامین می‌کند؛ و چه اموری برای انسان شر است، ضرر دارد، زیان دارد، خسارت‌بار است، باعث خرابی زندگی دنیای او و خرابی آخرت اوست، این عنوان سخن هر شب بود. یک مطلبی که در این زمینه بیان شد این بود که هیچ انسانی قدرت فهم همهٔ خیرها را و همهٔ شرها را ندارد، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید خداوند کتابی را فرستاد، کتابی هدایت‌کننده که هر چه به خیر انسان است در این کتاب بیان کرده، کم نگذاشته و پنهان نکرده است و هر چه برای انسان ضرر دارد، خطر دارد، بیان فرموده و در این زمینه از این نسخهٔ آسمانی کم نگذاشته است، چیزی را هم پنهان نکرده است.

وسعت رحمت الهی

آن کس کم می‌گذارد یا پنهان می‌کند که بخیل است، خداوند مهربان سخی است، هر چه به خیر انسان است بیان کرده، هر چه به ضرر انسان است بیان کرده و این دلیل بر محبت اوست، دلیل بر رحمت اوست، دلیل بر کرامت اوست، دلیل بر این است که بندگان را دوست دارد، اهل عذاب کردن هم نیست.

دلیل عذاب انسان‌ها

این را یقین بدانید چون در قرآن مجید می‌گوید هر چه عذاب در قیامت است دست پخت خودتان است، ارتباطی با خداوند ندارد؛ خداوند در قیامت نه کباب‌پزی باز کرده و نه تنور کار گذاشته، به چه علت خداوند با هویت خدایی‌اش بسوزاند و عذاب کند؟ مگر او خلق کرده برای عذاب کردن؟ خلق کرده برای سوزاندن؟ خودش در قرآن مجید می‌فرماید خلق کردم برای رحمت آوردن بر آن‌ها ﴿إِلَّا مَنْ رَجَرَ بُكَ وَاذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۱، من فقط می‌خواهم مهربان به بندگانم باشم، به این دلیل هم خلقشان کردم. اما اگر بنده‌ای قیامت به جهنم برود، جهنمش را من نساخته‌ام، خودش ساخته است، تمام هیزم جهنم، نفت جهنم، بنزین جهنم، گاز جهنم معاصی مردم است، گناهان مردم است، گناهان کبیره ادامه‌دار مردم است.

توبه و رهایی از آتش

آن قدر رحمت دارد، راهنمایی هم کرده است که اگر خودش این راهنمایی را نمی‌کرد هر گنه‌کاری برای ابد بیچاره بود، راهنمایی کرده است تا هر کسی که برای خودش آتش ساخته با توبه کردن خاموش کند، یعنی گناه را ترک کند و ادامه ندهد، این هم عنایت ویژه پروردگار است، این هم لطف خاص است که اگر توبه را قرار نمی‌داد یا قبول نمی‌کرد مردم می‌داند، می‌گوید به من ربطی ندارد، درست هم می‌گوید، در این آیه می‌فرماید آتشی خاموش نمی‌شد.

خداوند منشأ خوبی‌ها

مقصر بخش عمده‌ای از مشکلات مردم را هم خود ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۲، هر چه خوبی به شما می‌رسد، باران، برف، آب، قنات، باغ، میوه، گوشت حلال، لبنیات، لباس، مواد صنعتی، خورشید، ماه، باد و هر چه خوبی به شما می‌رسد از جانب من است، کدام یک از ما در ساخت باران دخالت داریم؟ کدام یک از ما در ساخت ابر دخالت داریم؟ کدام یک از ما

۱. ﴿إِلَّا مَنْ رَجَرَ بُكَ وَاذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (هود: ۱۱۹)

۲. نساء: ۷۹.



در ساخت دریا دخالت داریم؟ کدام یک از ما دانه گندم را می‌توانیم از زمین دریاوریم و تبدیل به هفتاد هشتاد دانه کنیم؟ کدام یک از ما می‌توانیم هسته پرتقال را بکاریم و تبدیل به یک درخت کنیم و دو سه هزار پرتقال دهد؟ کل خوبی‌ها از جانب اوست.

منشا مصیبت‌های انسان

﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ﴾^۱، هر مشکل فکری، هر مشکل روحی، هر مشکل بدنی، هر مشکل اجتماعی، هر مشکل خانوادگی، هر مشکل کسبی به شما برسد ﴿فَإِنَّ نَفْسِكَ﴾^۲، کار خودتان است، دستپخت خودتان است، کار من نیست. کسی که معتاد می‌شود کار خداست؟ یا کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب می‌شود، ایدز می‌گیرد و می‌میرد، کار خداست؟ کسی که ده سال عرق می‌خورد، ده نوع مرض می‌گیرد، کار پروردگار است؟ کسی که گوشت‌های حرام می‌خورد و بعد از مدت‌ها بیماری‌هایی در بدنش ظهور می‌کند، واقعا کار خداوند است؟ کسی که پانصد ششصد میلیون تومان با دیگری معامله می‌کند، اعتماد می‌کند و سند نمی‌گیرد، ضمانت نمی‌گیرد، آن شخص هم پانصد میلیون را می‌دزدد و می‌برد، کار خداست؟ تمام بدی‌ها و مشکلات را می‌گوید کار خودتان است؛ حریم پروردگار از ضرر زدن پاک است، از خطر، از شر ایجاد کردن؛ من از شما بزرگواران مرد و زن می‌پرسم برای چه خدا به ما ضرر بزند؟ به چه علت؟ مگر او ظالم است؟ خدای بداخلاقی است؟ خدای پر از کینه و پر از نفرتی است؟ چه دلیلی دارد خدا به ما ضرر بزند؟ هیچ دلیلی وجود ندارد، «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ»^۳.

نعمت‌های الهی به انسان

شما اگر بخواهید بدانید که خداوند درباره شما چه کارهایی کرده است - گرچه وقتش گذشته اما وقت فهمیدن که نگذشته، وقت خواندنش گذشته - امشب در همین مفاتیح

۱. نساء: ۷۹.

۲. نساء: ۷۹.

۳. تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۰۸.

دعای عرفه ابی عبدالله علیه السلام را ببینید، جملاتی که با أنت شروع می‌شود، «أنت الذی»، امام حسین علیه السلام در این انت الذی‌ها خوبی‌های خدا را به انسان بیان می‌کند، «أنت الذی أرویتنی» تو بودی که عمری است من تشنه را سیراب کردی در حالی که خودم یک قطره آب نمی‌توانم بسازم؛ «أنت الذی أغنیته» تویی که دست من را پر کردی، تویی که من را از دیگران بی‌نیاز کردی، آبرویم را برای یک نان تافتون نریختی؛ تویی که وقتی من تنها بودم از تنهایی من را در آوردی، همسر به من دادی، بچه به من دادی؛ تویی که وقتی من در گهواره بودم خانمی را به عنوان مادرم مامور کردی جانش را برای من خرج کند؛ برای چه به انسان بدی برساند؟ آن‌های که تا الآن نرفتند خدا را بشناسند خیلی مقصر هستند؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید آن که هفتاد سال است نمکش را می‌خورد و نمک‌دهنده را نشناخته خیلی کم‌حیا و بی‌شرم است. کاری ندارد، شما فردا صبح وقت صبحانه هر چه در سفره است فکرش را کنید، تخم مرغ در سفره است، پنیر هست، شیر هست، عسل هست، کره هست، سفره‌ها فرق می‌کند، یکی سفره‌اش نان و پنیر و چایی است، همین یک لقمه نان تافتون را نان سنگگ را فکر کنید، جلوی چشم‌تان بگیرید ببینید چند میلیارد چرخ را در این عالم چرخانده تا این لقمه نان آمده در سفره؟ یک چرخ‌ی که گردانده است همین کره زمین است که این کره را بیست و چهار ساعت دور خودش چرخانده، روز درست شود، شب درست شود تا دائم روز نباشد و همه چیز بسوزد، دائم شب نباشد همه چیز یخ ببندد، سالی یک بار هم زمین را دور خورشید گردانده که بهار و تابستان و پاییز و زمستان به وجود بیاید، اگر نمی‌گرداند یا دائم زمستان بود و یا دائم تابستان، اگر نمی‌چرخید فقط یکی از این فصل‌ها بود و عوض نمی‌شد. چند هزار سال گذشته تا در معدن، آهن درست کرده که بیل، بیلچه، کلنگ، چکش و تراکتور درست شود، تا زمین شیار بخورد. چه قدر باد و ابر را گردانده تا باران بیاید، در بهار گندم‌ها دربیاید. چگونه آتش را ساخت که گندم درو شده بعد در آسیاب آرد شده پخته شود که صبحانه سر سفره ما؛ چند میلیارد چرخ را چرخانده؟ این‌ها را که با یک لقمه صبحانه می‌شود به دست آورد و فهمید که او کیست و فهمید که ما کی هستیم، این‌ها که کاری ندارد. ما در تمام این چهل و پنجاه سال، شصت سال،

هفتاد سال به تناسب عمرمان چه قدر وقتمان را صرف فکر کردن درباره خدا و محبت‌های او کردیم؟ آن قدری که ما درباره پول‌مان و مغازه و کارخانه و شام و نهار و لباس‌مان و زن و بچه‌مان و عید و مسافرت‌مان فکر کردیم، یک هزارمش را درباره حضرت حق فکر کردیم؟ چرا فکر نمی‌کنیم؟

کم شدن تاثیر کلام و عاظ و خطبا

من گاهی به دوستانم می‌گویم با این منبرهایی که گاهی من می‌روم، فکر می‌کنم بی‌دین‌ترین افراد مملکت یک بار بشنود باید دین‌دارترین بشود، چرا اثر کم شده است؟ یعنی ما گویندگان هم خیلی عیب داریم؟ در ما گویندگان هم آدم‌های کم‌عیب خیلی است، آدم‌های خوب، از آن‌هایی که من در کشور می‌شناسم. چه شده که اثرگیری کم است؟ اثرگذار عیب‌زاد است؟ من خودم را تنها می‌شناسم، دیگران را که نمی‌شناسم، من نهایتاً پنجاه سال از بیست سالگی منبر رفتم، یک ذره به این لباس پیغمبر خیانت نکردم، آبروی لباس را همیشه نگه داشتیم، اهل هیچ چیزی هم نبودم؛ خدایی نکرده کم و زیاد کردن مالی، زمینی، ملکی، اهل هیچ چیزی نبودم؛ نه یک قران سهم امام خوردم، نه پولی را بالا و پایین کردم، همیشه هم یک زندگی معمولی داشتیم؛ ماهواره هم ندارم که بگویم شب‌ها می‌نشینم می‌بینم تاریک می‌شوم دیگر حرفم اثر ندارد؛ این اثرگیری چرا کم شده؟ بعضی از ماها که خیلی به خودمان فشار آوردیم، خودمان را پاک نگه داریم که پاک بگوییم، اما چرا اثرگیری کم شده است؟ این‌ها قابل اندیشه است، این‌ها قابل فکر است، ما خیلی مواظبت می‌کنیم که حرف نورانی و پاک به مردم برسد، من موسسه عظیمی در قم دارم، تمام کشورهای جهان به ما ایمیل می‌زنند، نامه می‌زنند، مسئله می‌پرسند، به چند زبان سایت‌مان کار می‌کند، حدود صد جلد کتاب نوشتیم، صدها نفر مسیحی، غیرمسیحی، غیرشیعه، شیعه شدند، جان‌کندم برای آن‌جا، به خدا قسم این موسسه که می‌روم وقتی چایی برایم می‌آورند، صبحانه برایم می‌آورند، سر برج سه برابر پولش را حساب می‌کنم، می‌گویم این مردم این پول‌ها را به من ندادند که من این‌جا صبحانه بخورم، ما

بعضی‌های مان خیلی مواظب هستیم که خودمان را پاک نگه داریم که روی منبر حرف پاک بزنیم، اما چرا اثرگیری کم است، چه شده؟ ان شاء الله همان حرف ابی‌عبدالله علیه السلام نباشد که زین‌العابدین علیه السلام پرسید چرا کارتان به جنگ کشید؟ این‌ها که شما را می‌شناختند، فرمود حرام‌خوری پسر، حرام نمی‌گذارد انسان گوش دهد، هر روز در این تهران چه قدر سر مردم کلاه می‌گذارند، مال مردم را می‌برند، می‌خورند، تقلب می‌کنند، مال دولت را می‌برند، مال بیت‌المال را می‌برند، جیب‌بری می‌کنند، رشوه می‌گیرند، مواد می‌فروشند، این‌ها می‌گذارد حرف اثر کند؟ نمی‌گذارد.

عمل کردن و عاظ به توصیه‌های خود

من روی منبر به مردم می‌گویم آقا سیگار نکشید، تریاک نکشید، شیره نکشید، کراک نکشید، هروئین نکشید، من راست می‌گویم، چون خودم از زمانی که به دنیا آمدم تا الآن اصلا سراغ دود نرفتم، می‌گویم چون خودم دودخور که نیستم، ولی باز گاهی می‌بینم چهار تا رفیقم که من را نمی‌بینند یواشکی ولی من دارم آن‌ها را می‌بینم، سیگار گران درمی‌آورند و کبریت می‌زنند و می‌کشند، چرا دود می‌خورید؟ دود که جزو طبیعت نیست، جزو خباثت است، این‌ها را باید برادران و خواهران فکر کنید، چرا درباره خدا فکر نمی‌کنید؟ چرا درباره خودمان فکر نمی‌کنیم که کجاییم؟ به کجا می‌رویم؟ بعد از مردن مان چه خواهد شد؟ ما چه دادگاه‌هایی را داریم!

اخلاص محدث قمی^۱ در نوشتن کتاب منازل الآخرة

مرحوم حاج شیخ عباس قمی کتابی نوشته است که در جیب جا می‌گیرد به نام منازل الآخرة، شیخ می‌گوید در این کتاب ما در قیامت از پنجاه دادگاه باید سالم رد شویم تا به بهشت برسیم،

۱. عباس بن محمد رضا قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ق) مشهور به شیخ عباس قمی و محدث قمی عالم شیعه در قرن چهارده هجری قمری است. او محدث، مورخ و خطیب بود و تحصیلات و کارهای علمی خویش را در سه حوزه قم، مشهد و نجف گذراند و کتاب‌های پرشماری نگاشت. مفاتیح الجنان، سفینه البحار، نفس‌المهموم و منتهی‌الآمال از مشهورترین تألیفات شیخ عباس قمی به‌شمار می‌رود. محدث قمی در سال ۱۳۵۹ق در نجف درگذشت و در حرم علی بن ابی‌طالب علیه السلام دفن شد.



شما پنج تا از این دادگاهها را می‌توانید بشمارید؟ چرا نمی‌رویم دنبال معارف دین؟ چرا کتاب کم می‌خوانیم؟ چه قدر هم این کتاب را با اخلاص نوشته است. پسرهایش برای من گفتند، گفتند پدر شیخ عباس کارگر بود، همین حاج شیخ عباسی که مفاتیح او در خانه همه ما و در مسجدها است، پدرش کارگر بود به نام حاج محمدرضا، آخوند نبود. پسرهای حاج شیخ عباس می‌گفتند یک آخوندی بود که عصرها در صحن کوچک حضرت معصومه علیها السلام که ایوان طلا دارد یک ساعت به غروب منبر می‌رفت، بابابزرگ ما به این منبری علاقه داشت، هر روز که از سرکار برمی‌گشت می‌آمد پای منبر همین شیخ، پسر خودش هم حاج شیخ عباس قمی است، دیگر عالمی شده و همه شهر او را می‌شناسند، وقتی که حاج شیخ عباس این کتاب منازل الآخرة را نوشت، این شیخ این کتاب را از کتاب‌فروشی‌های قم خریده بود، من به یادم دارم، دانه‌ای یک تومان بود، این کتاب را می‌آورد صحن حضرت معصومه علیها السلام بالای منبر باز می‌کرد و بخش بخش دادگاه‌های قیامت را می‌خواند، آخوند زار زار گریه می‌کرد، مردم هم گریه می‌کردند. گفتند یک شب در خانه به پسرش آقا شیخ عباس گفت، پسرم این آخوندی که من عصرها می‌روم پای منبرش، یک کتابی می‌آورد روی منبر می‌خواند که خیلی کتاب خوبی است، خیلی آدم را تربیت می‌کند، خیلی کتاب پریمی است، مطالب عالی دارد، پسرم تو که دست به قلم هستی ای کاش تو هم می‌توانستی چنین کتابی بنویسی، گفتند پدرشان تا زنده بود برای این که پیش پدرش ریا نشود نگفت آن کتاب برای من است، به پدرش گفت برای من دعا کن بابا که من هم بتوانم کتاب خوب بنویسم، چون پدرش سواد نداشت که کتاب را بگیرد و روی جلدش را ببیند که نوشته تالیف عباس قمی.

اندیشیدن به توشه آخرت

چرا فکر نمی‌کنیم؟ من از سوره مبارکه حشر این آیه هجدهم را برای تان بخوانم ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، ای مردم مومن، مردم غیر مومن که حرف خدا را گوش نمی‌دهند، بی‌دین‌ها که حرف خدا را گوش نمی‌دهند، مسخره هم می‌کنند، خداوند شما را دوست دارد که مومن

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (حشر: ۱۸)

هستید، احترام به شما گذاشته که با شما حرف زده، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۱، ای بندگان مومن من خودتان را از افتادن در گناهان حفظ کنید، گناهان مالی، چشمی، زبانی، شهوانی، شکمی حفظ کنید؛ تا این جای آیه معلوم، ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^۲؛ خداوند می گوید واجب است هر کدامتان فکر کنید که برای قیامتتان تا الآن چه کار کرده‌اید، قیامتتان خراب است؟ آباد است؟ اهل نجات هستید؟ پیغمبر ﷺ قبولتان می کند؟ علی علیه السلام می پذیرد شما را؟ یا اهل جهنم هستید؟ این را فکر کنید به دست بیاورید؛ اینها نصیحت‌های پروردگار است، خدا که نمی‌خواهد ضرر بزند، خدا همیشه می‌خواهد سود برساند، همیشه می‌خواهد جیب ما را پر کند، همیشه می‌خواهد منفعت به طرف ما سرازیر کند. من این آیه را هر وقت می‌خواهم معنا کنم می‌روم در عمق آیه، ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۳، بندگان من من راضی نیستم لا یرضی یک نفرتان بروید به جهنم، من راضی نیستم، اما آن‌هایی که می‌روند به جهنم خودشان راه جهنم را به روی خودشان باز کردند، به خدا ربطی ندارد.

ادامه بحث دلیل عذاب انسان‌ها

شاید در برادرانمان، خانم‌هایمان فکر کنند خداوند دو نوع معماری کرده است، یک معماری بهشت‌سازی است و یک معماری جهنم‌سازی است؛ اصلا خدا جهنم‌ساز نیست، کارش جهنم‌سازی نیست. خدا با آتش سروکار ندارد، امیرالمومنین علیه السلام در این زمینه قسم می‌خورد که خداوند جهنم‌ساز نیست، برای این که ما باور کنیم، در دعای کمیل ببینید متن را، «فَالْيَقِينِ» با یقین می‌گوید، علی علیه السلام شک ندارد، «أَقْطَعُ» حتم می‌دانم، «لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيْبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ»^۴ اگر مردمی منکر تو نبودند، یعنی دیوانه‌وار نمی‌پریدند وسط بگویند عالم خدا ندارد، خدا دروغ است، اگر این

۱. حشر: ۱۸.

۲. حشر: ۱۸.

۳. ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنَّا عَنكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ قُلْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۗ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (زمر ۷)

۴. مصباح‌المتهمجد و سلاح‌المتعبد ج ۲ ص ۸۴۸.



گونه آدم‌ها نبودند، اگر آدم‌های لجباز با تو نبودند که عرق را سر بکشند و بگویند می‌خوریم و هیچ کس هم نمی‌تواند بگوید بالای چشمت ابروست، چه کسی گفته حرام است؟ بی‌خود گفته، نماز نمی‌خوانیم، کی گفته بخوان؟ هر کسی گفته بی‌خود گفته، اگر این گونه آدم‌های لجباز و منکر نبودند قسم می‌خورم یقین دارم، حتم می‌دانم که «لَجَعَلَتِ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»^۱، این هفت طبقه جهنم هم بهشت بود، این هفت طبقه را مردم جدا کردند از بهشت، اگر این دو گروه نبودند هفت طبقه جهنم هم بهشت بود، باغ بود، چشمه داشت، حورالعین داشت، قصر داشت، اما مردم نگذاشتند، آمدند قیامت را دو تکه کردند، یک تکه‌اش را کردند جهنم خودشان، خانه خودشان هم هست، خودشان ساختند، قیامت باید بروند در آن جا. خداوند خیر ما را بیان کرده که چه کارهایی بکنید، چه اخلاقی داشته باشید که دنیای خوب و آخرت خوبی به دست بیاورید، بیان کرده چه کارهایی بد است و زشت است، اگر مرتکب شوید نظام زندگی دنیایی‌تان به هم می‌خورد چنان که به هم خورده، بیشتر هم دارد به هم می‌خورد، قیامت‌تان هم خراب می‌شود.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام و اسلام ترک

امشب برادران خوب آذربایجانی ما، آذری‌های معروف به عشق به ابی‌عبدالله علیه السلام و گریه برای ابی‌عبدالله علیه السلام مهمان این حسینیه هستند، شما در همه ایران معروف هستید به گریه و عزاداری؛ من مناطق آذری زبان از آذربایجان شوروی منبر رفته‌ام تا تبریز و اردبیل و خوی و این منابر در آذری زبان‌های ایران و خارج برای من خاطره‌های پریمی است، بسیار پرقیمت. در این هفتادو دو نفر یک ترک بوده است به نام اسلام، خیلی مورد علاقه ابی‌عبدالله علیه السلام بود، فارس نبود، عرب نبود، یک نفر ایرانی بود به نام نصر ابن نیزر، این ایرانی جزو این هفتاد و دو نفر است، همین یک نفر ایرانی هم بود؛ چند نفر از این شهدای پرقیمت اهل یمن بودند، همین یمنی که الآن درگیری است، تعداد بیشترشان اهل کوفه بودند که خیلی فوق‌العاده هستند، حبیب ابن مظاهر، زهیر ابن قین بجلی، مسلم ابن اوسجه، سعید ابن عبدالله حنفی،

۱. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد ج ۲ ص ۸۴۸.

حر ابن یزید ریاحی، این‌ها اهل کوفه بودند، این‌ها آبروی کوفه را از عرش بالاتر بردند، این‌ها به کوفه حیات معنوی و ابدی دادند، یک نفرشان هم ترک بوده به نام اسلم، اسلم با سین است، یعنی سالم‌ترین، یعنی تسلیم‌ترین. او بعد از جنگ همگانی صبح آمد خدمت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، گفت حسین جان به من هم اجازه بده بروم جانم را فدایت کنم، امام با یک دنیا محبت نگاهش کرد، دید این آدم ترک عشق به حقایق در وجودش دریاوار موج می‌زند، معرفت موج می‌زند، فرمود برو آمد جلو و بغل گرفت ابی‌عبدالله علیه‌السلام را، بعد به سوی میدان رفت؛ در این هفتاد و دو نفر فقط همین یک نفر بود که این پیشامد برایش شد، برای هیچ کدام دیگر نشده، این هم افتخار شما آذری‌هاست، وقتی از روی اسب افتاد زمین ابی‌عبدالله علیه‌السلام را صدا نزد، گفت من چه لیاقتی دارم که ابی‌عبدالله علیه‌السلام را صدا بزنم تا بیاید بالای سر من، مگر من که هستم؟ جان ناقابلی داشتیم، آن را برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام در طبق اخلاص گذاشتیم؛ سر چه باشد که نثار قدم یار کنم، لشکر داشتند نگاه می‌کردند، دیدند ابی‌عبدالله علیه‌السلام با عجله آمد، پیاده شد و نشست، این خیلی عجیب است که امام بالای سر خیلی‌ها آمد، ایستاد، حرف‌هایش را زد و برگشت، اما بالای سر این ترک نشست، نگاهی به چهره خون‌آلود او کرد، لشکر دیدند کاری که با علی اکبر علیه‌السلام کرد با این اسلم هم کرد، دو دستش را دو طرف بدنش گذاشت، خم شد و صورت روی صورت اسلم گذاشت، برای او دعا کرد و صورتش را از روی صورت این آدم ترک بلند کرد، مردم چهره ابی‌عبدالله علیه‌السلام را عادی دیدند اما وقتی صورت روی فرق شکافته اکبر علیه‌السلام گذاشت سرش را که بلند کرد، دیدند خون سر علی علیه‌السلام دارد از محاسن ابی‌عبدالله علیه‌السلام می‌چکد، دارد فریاد می‌زند فرزندم پسرم «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»، دارد نفرین می‌کند، عمر سعد خدا رحمت را قطع کند که رحم من را قطع کردی و بعد هم دید حرکت دادن این بدن قطعه قطعه امکان ندارد، روی زانو بلند شد رو کرد به خیمه‌ها، جوانان بنی‌هاشم بیایید علی را بر در خیمه رسانید، خدا داند که من طاقت ندارم، علی را بر در خیمه رسانم.



جلسہ ششم

قرائت قرآن

مقدمه

در پایان آخرین آیه سوره مبارکه مزمل که به احتمال قوی سومین سوره نازل شده از جانب خداوند باشد، پروردگار عالم به بخشی از خیر اشاره فرموده؛ قسمت به قسمت آیه را برای تان می‌خوانم و هر قسمتی را در حد لازم توضیح می‌دهم، گرچه نصف یک آیه است ولی مطالب بسیار مهمی را در این نصف آیه خداوند مهربان به نفع بندگانش مطرح کرده است.

قرائت قرآن

دستور مهمی که در آیه شریفه آمده این است: ﴿فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾؛ در آن حدی که می‌توانید، امکان دارد و میسر است بخشی از قرآن مجید را بخوانید.

نوشتن، راز ماندگاری مطالب

زمانی کتابی بیست و هفت جلدی برایم فرستادند. کتاب مهمی بود؛ کتاب در ارتباط با نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام بود، این کتاب را می‌خواندم و نکات مهمش را یادداشت می‌کردم، چون امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: هر چه می‌شنوید یادتان نمی‌ماند هر چند ذهن تان قوی باشد؛ حضرت می‌فرماید: مطالب خوبی که از زبان دیگران می‌شنوید حتی از آدم‌های بد، چون ممکن است آدم بد حرف خوبی بزند، حرف به دردخوری بزند؛ حضرت



می‌فرماید: این مطالب خوبی که می‌شنوید اگر جنبه علمی دارد، یا حکیمانه است، یا موعظه است، یا نصیحت است بنویسید، یادداشت کنید؛ من کمتر کسی را مثل پدر خودم در این زمینه دیدم، پدر من سواد زیادی نداشت، کاسب بود و در بازار مغازه داشت، اما همیشه کاغذ و قلم داشت و هر حرف خوبی، هر روایتی، هر نکته‌ای، هر مسأله به دردخوری را می‌شنید می‌نوشت، در کاغذهای پراکنده. از او نپرسیدم و نمی‌دانم این کار را از کی شروع کرده بود، ولی قشنگ یادم است که بچه شش هفت ساله بودم که می‌دیدم می‌نوشت. وقتی پدرم از دنیا رفت، یک چمدان قدیمی بزرگ چرمی پر از نوشته از او مانده بود که شصت سال شاید هم بیشتر، چون هشتاد و هشت سالش بود، صبح روز هفتم محرم در نماز از دنیا رفت؛ هفتاد سال این حرف‌های خوب را نوشت، خودش یک خزانه بود، یک سرمایه بود. به نظر من الان هم برای شما دیر نشده است، خود من هم این عادت را از پدرم یاد گرفتم، الآن آن چه را که من شنیدم یا خواندم و به نظرم خوب بوده یادداشت کردم، در پانزده جلد دفترچه دویست صفحه‌ای است و نزدیک به پنج هزار کاغذ آچار پر؛ اگر آدم یادداشت نکند همه آن‌ها فراموش می‌شود و آن چه که دارد و با خودش به قبر می‌برد به چه دردی می‌خورد؟! اقلاً یادگاری بماند برای بچه‌های مان، برای نوه‌های مان، برای فردی که دل‌سوزی دارد؛ ممکن است این‌ها را بردارد و صد سال دیگر تنظیم کند و چاپش کند، خیلی کار خوبی است که حضرت مجتبی علیه السلام دستور دادند که جمله حضرت هم در کتاب‌ها این است «قَيِّدِ الْعِلْمَ»، این مسائل علمی را مسائل خوب را، مسائل حکیمانه را ببندید که از دست نرود، هدر نرود، نابود نشود، یادتان نرود، با چه ببندید؟ «بالقلم» با نوشتن.

اثر شعر خوب

آدم یک وقت نشسته و یک شعر خیلی خوب می‌شنود، خوب است یادداشت کند، چون گاهی یک شعر، یک جمله حکیمانه، واقعا در زندگی آدم تحول ایجاد می‌کند، شعرهای

۱. این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ، قِيلَ وَ مَا تَقْيِيْدُهُ؟ قَالَ: كِتَابَتُهُ» (بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۵۱)



خیلی خوبی هم هست، یک خط است، دو خط است، بیشتر هم نیست، ما هم خبر نداریم که همین شعرهای یک خطی دو خطی تا الآن چه قدر روی مردم اثر گذاشته است! مثلاً آدم یک کسی را می‌بیند که مردم را اذیت می‌کند، مادرش را، پدرش را، برادرش را، رفیقش را، در محله مزاحم مردم است، آدم با زبان، با محبت، با زبان نرم صدایش بزند و بگوید که سعدی را می‌شناسی؟ همه سعدی را می‌شناسند.

چهره جهانی سعدی

سعدی چهره‌ای جهانی است که همه جای دنیا او را می‌شناسند، من هر کجای اروپا رفتم می‌شناختند؛ تا الآن آمریکا به من ویزا ندادند و نمی‌دهند اما می‌گویند این سه خط شعرش در سازمان ملل نوشته شده، یعنی یک حرف جهانی است؛ «بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند، چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار، تو کز محنت دیگران بی‌غمی»، تو که نسبت به رنج مردم، مشکلات مردم، ناراحتی مردم بی‌تفاوتی، «نشاید که نامت نهند آدمی». چهره‌ای بین‌المللی است، شعرهایش هم به زبانهای مختلف ترجمه شده.

ادامه بحث اثر شعر خوب

آدم یک اذیت کنی را که می‌بیند در محله یا در خانه صدایش بزند، دعوا نکند، داد نکشد، چماق نکشد، مشت نکوبد، این‌ها نهی از منکر است، این‌ها خودش یک نوع ظلم است، خودش یک نوع منکر است، آرام و با محبت بگوید سعدی را می‌شناسی؟ می‌گوید بله می‌شناسم، بگو به نظر شما سعدی این حرفش خیلی قشنگ نیست؟! به زبان خودش می‌گوید چرا؛ بگو اگر خیلی قشنگ است تو هم عمل کن، «گاوان و خران باربردار»، گاوی که یک ماه می‌دود و زمین را شیار می‌کند، الاغی که این همه بار را جابه‌جا می‌کند «به ز آدمیان مردم آزار»، خوب است آدم بدتر از حیوانات باشد؟ نه خوب نیست، می‌بینید! ممکن است اثر بگذارد در طرف مقابل.

ماندگاری هیئات منّا الذلّة

یا یک جمله حکیمانه، بعضی جملات در دنیا ماندگار شده، اصلا از بین نمی‌رود، غروب نمی‌کند، مثل «هیئات منّا الذلّة»^۱، دلیل کردن و لگدکوب کردن شخصیتیم را، لطمه زدن شخصیتیم را خداوند اجازه نمی‌دهد؛ من این پیشنهاد ذلت آور را قبول ندارم این کار ذلت‌آور را نمی‌کنم، این را یک نفر گفته اما جاویدان شده، ماندگار شد؛ حالا نمی‌دانید کنار این «هیئات منّا الذلّة»، یعنی نفرت از دلیل کردن خود، خار کردن خود چه قدر مقاله نوشتند، چه قدر شعر گفتند، آن روزی که این جمله را ابی‌عبدالله علیه السلام گفت، نه بلندگو بود، نه برق بود، نه کربلا حسینیّه بود، نه منبر بود؛ عمر سعد پیشنهاد کرد با یزید بیعت کن، کاری به کار ما نداشته باش، برگرد به مدینه و خوش زندگی کن و بمیر، ایشان هم جواب داد «هیئات منّا الذلّة»؛ زندگی با یزید، زندگی با ظالم خواری و پستی است، نه قبول نمی‌کنم.

شعر ملک‌الشعرای بهار در وصف ظلم ستیزی

من با داماد این شاعر رفیق بودم، شاعرش ملک‌الشعرای بهار است که حدود شصت و پنج شش سال پیش از دنیا رفته، دامادش می‌آمد پای منبر من، خیلی نکات از پدرزنش می‌گفت. ملک‌الشعرا واقعا شاعر پرقدرتی بود، آدم باسوادی بود، درس آخوندی هم خوانده بود، ببینید همین «هیئات منّا الذلّة» را چه قدر قشنگ معنا کرده، این شعر را آدم برای مردم بخواند چه قدر اثر دارد! شما جوان‌ها چه قدر شعر حفظ هستید؟ چه مقدار؟ حالا من که کارم درس دانشگاه و استاد ادبیات و دبیری نیست، ولی چهار هزار شعر حفظ هستم، همه جور شعری هم حفظ هستم، نمی‌شود هم من را امتحان بکنید، اصلا من یک شب در منبر دویست و پنجاه تا شعر از حفظ خواندم، یک ساعت و نیم طول کشید؛ شما جوان‌ها، شما آقایان، شما دختر خانم‌ها، دانشمندان زمان خودتان ثابت کردند که صفحه مغز هر کدام‌تان می‌تواند چهل میلیون صفحه کتاب را حفظ کند، اما چه قدر صفحه ذهن شماها خالی است، این را

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف ص ۹۷.

قیامت چه جوابی به خدا می‌دهید که چرا خالی گذاشتید؟ چرا از قرآن پر نکردید؟ چرا از نهج‌البلاغه پر نکردید؟ چرا از روایات پیغمبر ﷺ و ائمه ﷺ از هر کدام حداقل پنج تا، پنج آیه از قرآن، پنج روایت از پیغمبر ﷺ، پنج روایت از فاطمه زهرا ﷺ.

حضرت صدیقه کبری ﷺ روایات‌شان را جمع کردند، یکی را من چاپ کردم، هشتصد صفحه است؛ شما از حضرت زهرا ﷺ چه می‌دانید؟ شما همه علم‌تان نسبت به صدیقه کبری ﷺ این است که پشت در، در را فشار آوردند و بچه ایشان از بین رفت، همین؛ اما این هشتصد صفحه‌ای که من چاپ کردم علم حضرت زهرا ﷺ است، دانش فاطمه زهرا ﷺ است.

امام عربی گفت «هیئات من الذلّة»، اما ادیبان و حکیمان کشورها روی این «هیئات من الذلّة»، چه قدر مطالب خوبی را نوشتند و چه شعرهایی گفتند، همین ملک الشعرای می‌گوید، باید قشنگ به شعرش دقت کنید، شعر لطیفی است، می‌گوید دو رویه یعنی با روی بدن و با پشت بدن، دو رویه زیر نیش مار خفتن، کسی این کار را می‌کند که لخت شود و یک افعی هم دهانش را باز کند، دندان‌های تیزش را هم آماده کند و انسان بگوید من لخت شدم و می‌خواهم با روی بدن و با پشت بدن بپریم روی نیش تو و تو هم نیشت را فرو کنی؛ دو رویه زیر نیش مار خفتن، دو پشته؛ استخر که می‌رفتیم من خیلی خوب پشتک وارو می‌زدم؛ سه پشته روی شاخ مور رفتن، آدم به مورچه بگوید یک پنج دقیقه بایست من می‌خواهم روی دو تا شاخک پشتک بزدم، این امکان ندارد، کار محالی است، نمی‌شود، ولی شاعر می‌گوید فرض کن بشود، دو رویه زیر نیش مار خفتن، سه پشته روی شاخ مور رفتن، تن روغن زده با زحمت و زور، میان لانه زنبور رفتن، به کوه بیستون، در کرمانشاه کوه خیلی بلندی است؛ به کوه بیستون بی رهنمایی، شبانه که اصلاً جاده را نمی‌شود پیدا کرد، من بیستون را روز رفتم؛ به کوه بیستون بی رهنمایی، شبانه با دو چشم کور رفتن، میان لرز و تب با جسم پر زخم، زمستان توی آب شور رفتن، به پیش من هزاران بار بهتر، که یک جو زیر بار زور رفتن؛ این مرام ابی‌عبدالله ﷺ است، مردم از این مرام چه قدر خبر دارند؟ خیلی کم.

هویت واقعی امام حسین علیه السلام و یارانش

مردم از زنجیر زنی خوب خیر دارند، کار خوبی است، از سینه زدن خوب خیر دارند، از عَلم و کُتل کشیدن خوب خیر دارند، این‌ها همه خوب است، هر کسی با این‌ها مخالف باشد کم عقل است، اما از اصل چه قدر خیر دارند که امام حسین علیه السلام همه هویتش این بود که خودش و یارانش حاضر به ساخت و پاخت با هیچ گناه و گنه‌کاری نبودند؟ این اصل کربلاست؛ اگر ساخت و پاخت کرده بود کشته نمی‌شد، اصل کشته شدنش برای این بود که حاضر نشد با گناه و گنه‌کار ساخت و پاخت کند. این که من بگویم دوستان تا زنا در پرونده‌ام است، دو هزار دفعه مشروب خوردم، سی صد تا قمار کردم، یکی دو میلیارد ناقابل مال مردم را خوردم، اما بالاخره امام حسین علیه السلام را دوست دارم، قیامت نجات پیدا می‌کنم، به خود سید الشهداء علیه السلام دروغ است این حرف، این گونه نیست. ما باید این هفتاد و دو نفر را ببینیم این‌ها چطوری بودند، حضرت سید الشهداء علیه السلام امام است و بفرمایید ما کجا و امام کجا، اما خود هفتاد و دو نفر چگونه آدم‌هایی بودند؟ از آن‌ها غیر از پاکی، غیر از درستی، غیر از مردانگی، غیر از وفاداری، غیر از صدق و صفا، چیز دیگری هم خبری در کتاب‌ها هست؟ نه.

۳- همه انسان‌ها جای رشد دارند

شیخ مرتضی طالقانی^۱

قرآن مجید می‌گوید من چند تا خیر پیشنهاد می‌کنم، آن هم در یک نصف آیه، آن هم این است که تا مقداری که برای‌تان امکان دارد بخشی از قرآن را بخوانید. من آن کتاب بیست و هفت جلدی را که برایم فرستادند داشتم می‌خواندم و نکته‌برداری می‌کردم، به یک داستانی رسیدم که دو صفحه بود، آن را نمی‌خواهم برای‌تان بگویم، داستان مفصلی است، قهرمان

۱. مرتضی طالقانی (زاده: ۱۲۷۴ ق، دیزان طالقان - درگذشت: ۱۳۶۳ ق، نجف) حکیم، فقیه و از شخصیت‌های معاصر شیعه می‌باشد.

داستان یکی از اولیای الهی است، یک شخصیت بسیار معتبری است که در این طالقان تا سن چهل سالگی چوپان بود، سواد هم نداشت، به نام مرتضی چوپان، این داستانش را من به یک واسطه هم نقل می‌کنم، چون از یکی از شاگردان بسیار مهمش همین مطلبی را که در کتاب خواندم با دو گوشم هم شنیدم؛ این مرتضی چوپان بعد از چهره‌های برجسته علمی شیعه در نجف شد، همین چوپانی که رفت درس خواند، معرفت کسب کرد، شناخت کسب کرد؛ خدا می‌داند چه شاگردانی را تربیت کرد! یکی از شاگردانش همین مرد بزرگی است که کانال چهار گاهی سخنرانی‌هایش را می‌گذارد مرحوم علامه استاد محمد تقی جعفری^۱، این شاگرد همین چوپان بوده، همه ما جای رشد داریم همه.

غنیمت شمردن نعمت عمر

شما بچه‌ها! یک تصمیم مثبت پای منبر امشب بگیرید، روی تصمیم مثبت‌تان ده سال فقط ثابت قدم بمانید، اگر چهره معتبر کشوری یا جهانی نشدید! عمرتان را نابود نکنید، تلف نکنید، لجن‌مال نکنید، ضایع نکنید، شما از آن چوپان ده طالقان که کمتر نیستید! کمتر هستید؟ ممکن است با شما مخالفت بکنند، من هم وقتی می‌خواستم بروم دنبال علم، جلویم را گرفتند، گفتند نمی‌شود، ولی به نظرتان چه کار کنیم؟ گفتند عطاری، بقالی، برنج فروشی، دفترچه فروشی، این‌هایی که به من پیشنهاد کردند برو آن‌جا شاگرد شو، گفتیم چشم؛ آن روز یادم است اگر من می‌رفتم شاگرد عطاری یا بقالی یا دفترچه‌ساز می‌شدم یک تومان مزد می‌دادند، یعنی ده قران، شما نسل فعلی اصلاً یک تومان را تا حالا ندیدید، ولی بی‌اجازه آن‌هایی که مخالفم بودند، پیرمردهای قوم و خویش، نزدیک‌ترها، بی‌اجازه همه‌شان، مجوزش را از امام صادق علیه السلام و قرآن داشتم، کسی نمی‌تواند جلوی علم را بگیرد، رفتم خواندم تا این‌جا؛ حیف است عمرتان را تلف بکنید، الان پدر و مادرهای شما دیگر نمی‌توانند

۱. محمدتقی جعفری مشهور به علامه جعفری (۱۳۰۲ - ۱۳۷۷ ش)، از علمای شیعه در قرن ۱۵ هجری قمری، حکیم، فیلسوف، متکلم، فقیه و اصولی. او شاگرد مرتضی طالقانی بود و سراسر عمر خود را در تحصیل، تدریس و پژوهش و تحقیق سپری کرد. وی بیش از ۸۰ جلد کتاب تالیف کرده است. جبر و اختیار، شرح نهج‌البلاغه، شرح مثنوی معنوی و وجدان، از معروف‌ترین آثار اوست.

بروند درس بخوانند، اما خرج تان را دارند می دهند، دارند فداکاری می کنند، دارند زندگی تان را تامین می کنند، شما غنیمت بدانید، حیف است، خیلی حیف است! ما استعدادمان خیلی زیاد است؛ روز عید غدیر یک دختری را آوردند پیشم که یازده سالش بود، حافظ کل قرآن بود، خیلی هم مسلط بود به قرآن، خیلی! یک دختر یازده ساله شش هزار و شش صد و شصت و چند آیه را حفظ بود، بعضی از جوان های ما حمد و سوره را هنوز بعد از سی سال حفظ نیستند، یکی دو روز با من بود، یک جا گفتم چرا نماز نمی خوانی؟ گفت بلد نیستم، گفتم نمی دانی نمازها چند رکعت است؟ گفت نه والله، یادم بده؛ نمی دانست نماز صبح دو رکعت است، یعنی کلمه دو رکعت را از دین بلد نبود، چه برسد به خود نماز.

ادامه داستان شیخ مرتضی طالقانی

این مرد الهی آن وقت که در چهل سالگی در دهات طالقان چوپان بوده، این حرف را در گوسفندچرانی در بیابان زده که قرآن -سواد خواندنش را هنوز نداشته، اما حرف را ببینید چه قدر زیباست! چه قدر عالی است - نامه با محبت پروردگار به بنده اش است، بر بنده اخلاقا واجب است جواب این نامه را بدهد، خدا را بی جواب نگذارد، احترام کند به خدا، اگر من بخواهم جواب این نامه را بدهم همین اول قرآن، ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، من نمازهای یومیه را بخوانم جواب نامه است، من پول در راه خدا هزینه کنم جواب نامه است، من روزه ماه رمضان را بگیرم جواب نامه است، من دنبال علم بروم جواب نامه است، من دنبال خدمت به مردم بروم جواب نامه است.

ادامه بحث قرائت قرآن

یک تعبیر هم از قرآن مجید شده که خیلی تعبیر لطیفی است، این از آیات خود قرآن هم می شود استفاده کرد و از حرف های پیغمبر ﷺ و آن این است که قرآن مجید نسخه

طیب است، «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ»، خدا دکتر شماست، به این نسخه‌اش عمل کنید، اما پروردگار می‌گوید اول بیا هر مقداری که می‌توانی از این نامه و از این نسخه را بخوان، «فَأَقْرَأُوا مَا تَسْرَرُ مِنَ الْقُرْآنِ»؛^۱ حالا تصمیم دارم از امشب به بعد قرآن بخوانم، چه قدرش را بخوانم؟ چه قدر بخوانم؟ شب که می‌خواهم بخوابم، قبل از خوابیدن چند آیه بخوانم؟ یا صبح از خانه نرفتم بیرون می‌خواهم قرآن بخوانم، چند آیه بخوانم؟ من حتی در ماشینم هم همیشه قرآن است که به قول پروردگار تا می‌توانیم می‌شود مقداری که ممکن است بخوانیم.

توصیه امام علی علیه السلام به قرائت قرآن

فرزند مرحوم فیض کاشانی، علم الهدی فیض نقل می‌کند که امیرالمومنین علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: حسن جان! حداقل شبانه‌روز ده آیه یا پنجاه آیه قرآن بخوان؛ ممکن است بگوییم پنجاه تا را حوصله ندارم، ده تایش را که می‌شود خواند، ما بعضی آیات قرآن مجید را داریم مثل سوره واقعه، سوره الرحمن، شما ده آیه‌اش را که بخوانی اندازه دو آیه است، آیه‌های دو کلمه دو کلمه، «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً جَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ»^۲، من پانزده تا آیه را خواندم، شاق که نیست. کافی است بخوانم و رد شوم؟ نه، در آیه‌های دیگر می‌گوید وقتی یک آیه را می‌خوانی تدبیر هم بکن که معنی‌اش را بفهمی که من چه می‌گویم؛ چون ما ایرانی هستیم و زبان عربی خدا را که نمی‌فهمیم باید فارسی بخوانیم که بفهمیم، خیلی از دانشمندان ما واقعا زحمت کشیدند قرآن را ترجمه کردند به قلم روز

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي ص ۳۷.

۲. مزمل: ۲۰.

۳. واقعه: ۲۷ تا ۴۰.

ترجمه‌های خیلی خوب هم شده یک قرآن با ترجمه خوب بگیرید ده تا آیه را بخوانید، آرام آرام ترجمه‌اش را هم بخوانید این‌ها اثر دارد، قلب را نورانی می‌کند.

قرائت قرآن در هر حالتی

بعد پروردگار می‌فرماید: ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ﴾^۱، من به شما می‌گویم هر مقدار ممکن است قرآن بخوانید، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید ده آیه یا پنجاه آیه، خدا می‌گوید می‌دانم بعضی‌های تان در بستر بیماری افتادید، آدم مریض می‌گوید حوصله ندارم، بخور! می‌گوید اشتها ندارم، دارند می‌آیند احوال‌پرسی‌ات قشنگ احوال‌پرسی کن می‌گوید حال ندارم، می‌دانم که شما بندگانم در بستر بیماری افتادید، ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضٌ﴾^۲، یک گروه، ﴿وَآخِرُونَ يُفَاتِلُونَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۳، دنبال کسب و کار هستید، ﴿وَآخِرُونَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۴، بعضی‌های تان هم در جبهه هستید، اگر مریض هستی بنده من، در بستر هستی، هر مقداری ممکن است در بستر بیماری هم قرآن بخوان، اگر در مغازه و در کارخانه هستی، هر مقداری ممکن است بخوان، اگر در میدان جنگ هستی ممکن است برایت بخوان، ﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنْهُ﴾^۵، این سفارش دوشم است، یک بار ابتدای آیه می‌گوید فاقروا ما تيسر من القرآن، یک بار همین جای آیه می‌گوید فاقروا ما تيسر منه، باز هم بخوان.

قرائت قرآن هاشمی رفسنجانی در زندان

آقای هاشمی می‌گفتند من سه سال زندان که بودم هر روز هم شکنجه داشتم ولی از قرآن جدا نبودم، می‌بردند کتک می‌زدند، شکنجه می‌کردند، آتش سیگار به تن می‌چسباندند، دستبند

۱. مزمل: ۲۰.

۲. مزمل: ۲۰.

۳. مزمل: ۲۰.

۴. مزمل: ۲۰.

۵. مزمل: ۲۰.



قپونی می‌زدند، شلاق می‌زدند، کابل می‌زدند، اما وقتی می‌آمدم در سلول - این را خودش به من گفت - قرآن می‌خواندم؛ می‌فرمودند محصول آن سه سال قرآن خواندنم و دقت کردنم و تدبیر کردنم و دنبال عمق آیات رفتنم همین بیست جلد تفسیر راهنما شد که روی کاغذ پاره‌ها در زندان می‌نوشتیم، یواشکی می‌دادم بیرون، الان بیست جلد کتاب شده که کار کم نظیری است؛ شما بیرون هستید، آزاد هستید، شکنجه هم ندارید، راحت هستید، نمی‌خواهید شبانه‌روز بیست تا آیه قرآن با معنی بخوانید؟! بخوانید حیف است! خواندن قرآن یک کار خیر است، یکی از بهترین کارهای خیر است، چه قدر اهل بیت با قرآن ارتباط داشتند!

روضه سر بریده امام حسین علیه السلام

من از آن روحانیونی هستم که خیلی رگ روشن‌فکری ندارم که این حرف‌ها را روی منبر رد بکنم، نه، قبول دارم، اعتقاد هم دارم، با همه این که به مسائل دنیا وارد هستم، مقالات را می‌خوانم، کتاب‌های امروزی را خوانده‌ام، حرف‌های امروزی خیلی بلد هستم، اما ادای روشن‌فکری ندارم. اعتقاد دارم آن چه که شیخ مفید^۱ عالم بزرگ شیعه نوشته راست است، این را معتقد هستم که تعمیرکار دارالاماره می‌گوید من روی چوب بست بودم داشتم دیوار گچ می‌کردم، یک صدای خاص قرائت قرآن شنیدم، دستم از کار ماند، کیست این قدر زیبا قرآن می‌خواند؟ وقتی روی چوب بست برگشتم نگاه کردم، دیدم ابتدای بازار کوفه چه قدر جمعیت جمع است و چند تا سر بریده بالای نیزه است و سر ابی‌عبدالله علیه السلام جلوی همه سرها لب‌هایش دارد حرکت می‌کند، او دارد قرآن می‌خواند، ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ

۱. محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ ق یا ۳۳۸ ق - ۴۱۳ ق) متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود. درباره شیخ مفید گفته شده او با تدوین علم اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد که راه میانه‌ای بود در برابر دو روش عقل‌گرایی افراطی و اکتفا کردن به روایات بدون توجه به عقل. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه مشهورترین استادان شیخ مفید بودند. شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی و نجاشی نزد او درس خوانده‌اند. الْمُقْبَعَةُ در علم فقه، اوائل المقالات در دانش کلام و الإرشاد در شرح حال امامان شیعه معروف‌ترین آثار شیخ مفید است.

خیر و شر

الرَّقِيعِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا!؛ می‌دانید وقتی صدای قرآن را خواهر شنید چه حالی پیدا کرد! دو سه شبانه روز است ابی‌عبدالله علیه‌السلام را ندیده، حالا هم که دارد حسینش را می‌بیند با سر بریده و خون آلود دارد می‌بیند، سرش را از محمل بیرون کرد نگاهی به آن گلوی بریده انداخت؛ به مهمانی چرا درخانه بیگانگان رفتی، بریدی از چه با ما؟ روزی آخر آشنا بودی، که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر، مگر زخم تو را این گونه دارویی دوا بودی؟ حسین من! اگر با من حرف نمیزنی من صبر می‌کنم، من طاقت می‌آورم، اما یک کلمه با این دختر کوچک که در دامن من دارد جان می‌دهد حرف بزن، «اخى فاطمة الصغيرة كلمها».



جلسه، مقتم

تدخوي و شوه مقابله با آن

مقدمه

در جلسات گذشته شنیدید اسلام دین خداست و این دین از باب فضل و رحمت خدا به انسان داده شده است. هدف این دین این بوده که هر چه به خیر انسان است برای انسان بیان کند و هر چه برای انسان ضرر دارد، شر است برای انسان روشن کند و همین کار را هم دین خدا کرد، چنان که وجود مبارک امیرمومنان علیه السلام می‌فرماید خداوند در این نسخه‌ای که برای شما فرستاده «بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ»^۱، هر چه خیر بوده و هر چه شر بوده برای تان بیان کرده، روشن کرده، «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ»^۲؛ بیان خداوند نه عیبی دارد و نه چیزی را از شما پنهان کرده است، آن چه را که بیان کرده کامل است و هیچ حقیقتی را هم که ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست پنهان نکرده، ارائه فرموده است، در اختیارتان گذاشته. بیشترین گفتار در شب‌های گذشته درباره خیر بود، امشب از قرآن مجید و روایات یکی از اموری که شر است، ضرر است، خسارت است و خداوند از شما نفرت دارد، آن را برای تان می‌گوییم.

تندخویی از مصادیق شر

همه شما می‌دانید که بیشتر مردم و بیشتر خود ما که اهل مسجد و جلسه و عزاداری هستیم گرفتارش هستیم؛ نه تنها ما که بیشتر مردم دنیا گرفتارش هستند، به تعبیر قرآن مجید

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۲۴۲.

۲. همان.

تندخلقی است، به تعبیر روایات غضب است، به تعبیر خود ما فارسی زبانان با این که لغتش هم عربی است عصبانیت است، از کوره در رفتن است، که این حالت هم برای خود ما ضرر دارد، هم برای زن و بچه‌مان، هم برای دوستان‌مان، هم برای مردمی که معمولا با آن‌ها سروکار داریم.

تحلیل پزشکی از تندخویی

امروزی‌ها می‌گویند وقتی آدم می‌خواهد عصبانی شود -منظورم از امروزی‌ها اطباست- یک غده‌ایی روی کلیه است که وقتی آدم از کوره در می‌رود، عصبانی می‌شود، خشمگین می‌شود، شروع می‌کند به ترشح کردن سم در خون و این سم وقتی که وارد خون می‌شود چهره را برافروخته می‌کند، قرمز می‌کند، سرخ می‌کند و اگر ادامه پیدا کند انسان دچار تصمیم‌گیری‌های خطرناک، تصمیم‌گیری‌های اشتباه، تصمیم‌گیری‌های غلط و تصمیم‌گیری‌های عجولانه می‌شود و بدون اندیشه، بدون تفکر آن تصمیم‌ها را اجرایی می‌کند که ضررش قابل جبران نخواهد بود؛ خدایی نکرده در آن فضای شدید عصبانیت که تقریبا عقل پشت عصبانیت قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌تواند به ما کمک بدهد، انسان ممکن است طرف مقابلش را بکشد، خیلی از این قتل‌ها در ایران، در دنیا، مقتولش واقعا حقش کشته شدن نبوده، ولی گرگ عصبانیت یک آدم زنده را، یک آدم جوان را، یک آدم زن و بچه دار را، یک آدم بی‌تقصیر را کشته؛ معلوم است کسان این مقتول مثل زنش، بچه‌اش، دامادش، عروسش، نوه‌اش تا آخر عمر باید داغ‌دار باشند، نه دوباره می‌شود مقتول را زنده کرد و نه می‌شود داغ این داغ‌داران را درمان کرد، این یک شری است که محصولش گاهی غیر قابل جبران است.

شیوهٔ مقابله با تندخویی

گاهی هم آدم خشمگین و عصبانی در حمله ممکن است یک چشم کسی را کور کند، دست کسی را قطع کند، نخاع یکی را قطع کند، پای یکی را قطع کند، خرمن یک کشاورز را آتش



بزند، خانهٔ یک کسی را به آتش بکشد، هر روز هم این اتفاقات می‌افتد، این شر است و با این شر باید چه کار کرد؟ یعنی دین خدا در رابطه با این شر چه دستوری دارد؟ این‌جا روایات و آیات دو مسئله را مطرح کردند، یکی این که در پیشامدها، در برخوردها؛ در برخورد با یک راننده که حقتان را رعایت نکرده، در برخورد با یک کارگر که حقتان را رعایت نکرده، در برخورد با زن در خانه اگر اشتباهی کرده یا اگر شوهر در حق زن اشتباهی کرده، یا در برخورد با فرزندان، جوان است پسر است، دختر است، این‌هایی که ما با آن‌ها زندگی می‌کنیم، پدران ما زندگی می‌کردند، هیچ کدام در آن‌ها معصوم نبوده.

تندخویی و زندگی با معصومان

اگر انسان کنار معصوم قرار بگیرد دیگر دلیلی ندارد که عصبانی شود، سببی ندارد که عصبانی شود. انسان اگر هزار سال کنار امیرالمومنین علیه السلام فرضاً می‌شد زندگی کند، یک بار هم ناراحت نمی‌شد، البته اگر انسان خودش هم با انصاف بود، آدمی که ایمان به امیرالمومنین علیه السلام یا انبیا علیهم السلام یا ائمه علیهم السلام دارد کنار کارهای آنها اصلاً عصبانی نمی‌شود و از کوره در نمی‌رود. ما با کسانی داریم زندگی می‌کنیم که معصوم نیستند، قبلاً هم نبودند، پدران ما هم با افرادی که زندگی می‌کردند معصوم نبودند، آن‌هایی که معصوم بودند یک روزگاری صد و بیست و چهار هزار نفر بودند که همه از دنیا رفتند و نیستند، حدود دویست و تقریباً هشتاد سال دوازده امام بین مردم بودند که آن‌ها همه از دنیا رفتند، دوازدهمی هم غایب است، چند تا دیگر معصوم هم هست غیر از انبیا علیهم السلام و ائمه علیهم السلام که یکی‌شان را قرآن می‌گوید حضرت مریم علیها السلام است، بقیه‌شان هم روایات ما یا زیارت‌های ما می‌گویند قمر بنی هاشم علیه السلام است، علی اکبر علیه السلام است، زینب کبری علیها السلام است، این‌ها دارای مقام عصمت بودند، خود من هم اعتقاد یقینی‌ام همین است؛ اگر آدم کنار این‌ها بود همیشه خیر مشاهده می‌کرد، آدم که دیگر از خیر عصبانی نمی‌شود؛ بقیه معصوم نیستند و گاهی شری دارند، ضرری دارند که ضررشان یا شرشان متوجه انسان می‌شود. آدم یک کاری به کارگرش گفته انجام بده، یا نداده یا اشتباه کرده؛ یا به پسرش یک کاری را می‌گوید انجام

بده، یا نداده یا اشتباه انجام داده، یا پیشنهادی به همسرش می‌کند، پیشنهاد خوبی است ولی انجام نشده؛ یا زن به مردش یک پیشنهاد خوب می‌کند که انجام نشده؛ حرف خدا این است که این جا جای عصبانیت نیست.

چشم‌پوشی راه‌کار برخورد با تندخویی

مضمون یک روایت پیغمبر ﷺ است که اصلاً به چه علت در برابر یک بنده خدا که زنت است، پدرت است، مادرت است، بچه‌ات است، خواهرت است، آفریده خداست، مملوک او است، صاحب اختیارش که تو نیستی! به چه سبب در مقابل او عصبانی می‌شوی؟ داد می‌کشی؟ دلش را می‌سوزانی؟ اوقاتش را تلخ می‌کنی، چرا؟ چه کاره‌ای مگر؟ وظیفه من در مقابل این که کارگرم، پسر، زنه یا شوهرم حرفم را گوش نداده چیست؟ قرآن مجید می‌گوید وظیفه چشم‌پوشی است، گذشت است، وظیفه دیگری نداری؛ بعد هم با کمال محبت کاری که انبیاء ﷺ و ائمه ﷺ می‌کردند انجام می‌دهید.

سیره عملی امام سجاده ﷺ در مواجهه با عصبانیت

زین‌العابدین ﷺ به کارگرش فرمود بیرون مدینه دنبال این کار برو، انجام بده و برگرد؛ کارگر دیر کرد، نیامد، زین‌العابدین خودشان بلند شدند و دنبالش رفتند، وقتی از شهر رفتند بیرون چون شهر کوچک بود، من مدینه را سال پنجاه دیده بودم، تقریباً چهل و سه سال پیش، روی پشت بام که می‌ایستادی همه شهر پیدا بود، چیزی نداشت، دو تا خیابان، بقیه شهر هم کنار حرم پیغمبر ﷺ بود، بقیه هم باغ بود و بیابان، هیچ چیز نداشت، یک کارخانه برق داشت که دوازده خاموش می‌کردند، هیچ چی نداشت؛ حالا برگردیم به هزار و چهارصد سال پیش یک ربع، بیست دقیقه می‌کشید تا از شهر بروی بیرون. زین‌العابدین ﷺ وقتی از شهر بیرون رفتند به طرف جایی که به کارگیشان فرموده بودند برو کار انجام بده، نرسیده به محل کار دیدند در هوای گرم زیر یک درخت گرفته خوابیده و خواب است، کار هم مانده؛ بالآخره همه کار دارند و دلشان می‌خواهد کار انجام بگیرد ولی کار انجام نگرفته، کارگر هم زیر یک درخت در بیرون



شهر گرفته خوابیده. به خدا خیلی عجیب است که قوی‌ترین قدرتمندان روحی عالم مثل زین‌العابدین علیه السلام گذشت می‌کرده، آدم اگر ضعیف باشد، ناتوان باشد، کاری از دستش برنیاید به طرف بگوید برو بخشیدمت، آن مهم نیست، این ارزش ندارد؛ اما اگر قوی باشم کار از دستم بریاید، قدرتمند باشم، نیرو داشته باشم، به کسی که اشتباه کرده و کارم را انجام نداده کاری نداشته باشم، ارزش است، این مهم است. امام قوی، با قدرت، با روحیه، نیرودار، فکر می‌کنید چه کار کردند با این کارگر؟ اگر ما بودیم چه کار می‌کردیم؟ اگر ما بودیم بیشترمان همه را من نمی‌توانم بگویم، با همان کفشی که در پایمان بود یک لگد در پهلویش می‌زدیم دو متر پرتش می‌کردیم آن طرف‌تر، پنج تا فحش هم بهش می‌دادیم، بعد هم می‌گفتیم برو کار را انجام بده، از حقوقش هم کم می‌گذاشتیم، نهایت کاری که ما می‌کردیم کتک، فحش، کم کردن مزد بود؛ اما فکر می‌کنید حضرت سجاد علیه السلام چه کار کرد؟

لزوم عمل به سیره اهل‌البیت علیهم السلام

نمی‌دانم ما حاضر هستیم اگر اتفاق افتاد این حرف‌ها را عمل کنیم؟ مگر ما نمی‌گوییم او امام است و ما ماموم هستیم از طرف خدا، یعنی ما وظیفه واجب داریم از امام پیروی کنیم، واجب است، وظیفه واجب مستحب که نیست، ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ از خداوند متعال، از پیغمبر صلی الله علیه و آله از ائمه طاهرين علیهم السلام پیروی کردن واجب و ترک پیروی حرام و عذاب دارد؛ معنای واجب و حرام همین است که من اگر اطاعت کنم پاداش دارم، اگر سرپیچی کنم عذاب دارم، این قرارداد خدا در قرآن است، قراردادش را هم به هم نمی‌زند، ما هم نمی‌توانیم به هم بزنیم.

عصبانیت و درگیری با سه مساله

بینید ما در عصبانی شدن درگیر سه مساله هستیم: یکی زدن، یکی فحش دادن، یکی کم کردن حقوق؛ اگر از دست کارگرمان از کوره در برویم، از دست زن یا زن از دست مرد از

کوره در برود، مگر می‌شود راحت آرام شود؟ آرامشش به این است که طلاق اتفاق بیفتد، بچه‌ها بی‌مادر شدند که شدند! بی‌پدر شدند که شدند! چهارچوب خانه به هم ریخت که به هم ریخت! شما فکر می‌کنید طلاق‌هایی که در ایران اتفاق می‌افتد علت شرعی دارد؟ علت اخلاقی دارد؟ علت عقلی دارد؟ تمام علت‌هایش پوک است، پوچ است.

طلاق‌های بی دلیل

یکی از محترمین یک شب آمد پیش من، ساعت یازده شب بود نه دوازده بود، الان دقیق یادم نیست؛ گفت زخم گفته همین امشب من را طلاق بده؛ من آبرو دارم، چهار تا بچه دارم، وضعم خوب است، خانه دارم، ماشین دارم، زندگی دارم، اصلاً زن من هیچی کم ندارد. گفت بلند شو برویم خانه ما، خانه‌اش هم از ما خیلی دور بود؛ گفتم برویم عیبی ندارد، خانمت بیدار است؟ گفت بله، رفتیم خانه‌اش؛ جریان آن‌ها را من نمی‌خواهم بگویم که آن شب من این دو تا را آشتی دادم و تا حالا زندگی خیلی خوبی دارند، بیست سال پیش اگر کارشان به دادگاه می‌کشید چهار پنج سال باید می‌رفتند و می‌آمدند، ناموس آدم از پله‌هایی برود بالا، در این اتاق در آن اتاق، زن آدم را ببینند و بگویند عجب خوشگل است! عجب هیکلی دارد! این‌ها هست بیرون؛ من یک ربع این‌ها را آشتی دادم با یک آیه از قرآن، یعنی مردم اگر قرآن را قبول کنند در همه چیز به خیرشان است، گفتم خانم! این مردت خیلی مرد خوبی است، اخلاقش، دینش، ایمانش، کسبش، هیچی هم که کم ندارید، شما به چه علت امشب طلاق می‌خواهید؟ گفت برای این که من تازه خبر شدم او پیش خواهرش، پیش مادرش می‌رود و به آن‌ها پول می‌دهد، این پول حق من و بچه‌هایم است، بهش گفتم کمک نکن، گفته من باید کمک کنم، من هم نمی‌خواهم با او زندگی کنم. یکی خودش پول ندارد نسبت به پول دادن دیگری بخیل است، این خیلی عجیب است، یکی دیگر پول خرج می‌کند این دارد می‌میرد. به او گفتم از کجا می‌گویی حق تو و بچه‌هایت؟ این که زنده است، هنوز نمرده که، مردی که زنده است که ارث ندارد، شما الان از این مرد ارث نمی‌بری، مرد زنده است، بچه‌هایت ارث نمی‌برند، شما طبق دین سه



چیز از این مرد می‌توانی بگیری: لباس، خوراک و مسکن. خانه‌ی تان که آن زمان سیصد چهارصد میلیون می‌ارزد، ماشینش که پنجاه شصت میلیون می‌ارزد، از لباس‌ها، طلاها و فرش‌ها معلوم می‌شود که زندگی در سطح بالاست؛ به چه علت می‌گویی طلاق؟ این طلاق اصلاً علتی ندارد، سببی ندارد. اگر شوهرت کافر شود، شما دو تا جدا می‌شوید، اگر شوهرت معتاد، دزد، رشوه‌گیر و بدکار بشود، هر روز با این زن بدکار، با آن زن بدکار، شما از نظر اسلام حق داری طلاق بگیری، اما به حکم قرآن که می‌گوید و ﴿إِيتَاءَ ذِي الْقُرْبَى﴾؛ پول داری به پدرت، به دایی‌ات، به عمویت، به پسر عمویت، به خواهرت، به عمه‌ات، به خاله‌ات کمک کن، این حکم خداست؛ تو داری خفه می‌شوی بعد هم می‌گویی من نمی‌توانم با این مرد زندگی کنم؟! این سبب برای طلاق است؟! که امشب این قدر عصبانی شدی، خانه را تلخ کردی، نصف شب شوهرت را تا در خانه ما وادار کردی بیاید، خواب من را گرفتی، استراحت من را گرفتی، من بیایم بهت ثابت کنم که درخواست طلاق بر پایه پوکی و پوچی است، با همین یک تلخی به هم بزنیم زندگی را؟! با یک عصبانیت به هم بزنیم؟! با یک عصبانیت بکشی؟! با یک عصبانیت قطع نخاع کنی؟! با یک عصبانیت با چاقو چشم طرف را کور کنی؟! این که زندگی انسانی نیست، حیوان‌ها هم این گونه زندگی نمی‌کنند.

ادامه بحث سیره عملی امام سجاده علیه السلام در مواجهه با عصبانیت

اسلام در این مواقع چه می‌گوید؟ اگر کسی خواست یعنی کاری کرد که ما عصبانی بشویم، تکلیف ما چیست؟ زین‌العابدین علیه السلام کارگر را فرستاده دنبال کار، کارگر رفته در راه زیر یک درخت در هوای گرم مدینه راحت خوابیده، کار هم مانده، این‌جا از نظر قرآن جای لگد زدن است؟! جای فحش دادن است؟! جای حقوق کم کردن است؟! زین‌العابدین علیه السلام الآن می‌خواهد به قرآن عمل کند، قرآن به او چه می‌گوید؟ امام علیه السلام عبا را از روی دوشش

برداشت، آهسته که بیدار نشود، چهار زانو نشست کنارش، عبایش را چهار تا کرد و به صورت یک بادبزنی شروع کرد به باد زدن این کارگر. ما تحملش را داریم که این جوروی به قرآن عمل کنیم؟ به خدا اگر تحملش را نداشته باشیم هنوز مسلمان نشدیم، شوخی که ندارد؛ روز قیامت معلوم می‌شود پرونده‌ها را که باز می‌کنند از هر صد تا نود و شش نفر را می‌گویند دین نداشتی، برو آن طرف.

حقیقت دین

خیلی‌ها خیال می‌کنند دین نماز است و روزه، نه بابا! نماز جزئی از دین است، روزه جزئی از دین است، همه دین که نیست، با یک نماز و روزه که ساختمان مسلمانی به پا نمی‌شود، هشتاد درصد ساختمان اسلام اخلاق است نه احکام، این را خیلی‌ها اشتباه می‌کنند که ساختمان اسلام را فکر می‌کنند هشتاد درصدش احکام است، یعنی نماز است و روزه، نه هشتاد درصد ساختمان دین اخلاق است، نه احکام. مگر ما چه قدر واجبات داریم؟ این رساله‌های مراجع تقلید می‌دانید چه قدر واجبات است؟ من الان همه‌اش را می‌شمارم: وضو برای نماز، اگر نماز در کار نباشد وضو هم واجب نیست؛ واجب نیست صبح ساعت هشت وضو بگیرید، وقت نماز که دارد از بین می‌رود وضو واجب می‌شود. غسل واجب نیست مگر برای نماز، اگر صبح دیدم ده دقیقه دیگر نمازم دارد قضا می‌شود واجب است بروم غسل کنم، اما اگر ساعت دوازده شب نیاز به غسل پیدا کردم تا نماز صبح غسل واجب نیست. تیمم هم واجب نیست، تیمم و غسل و وضو برای وقت نماز در صورتی که نماز دارد از دست می‌رود واجب می‌شود. اما نماز واجب است، روزه واجب است، پس من غسل و تیمم و وضو را کنار گذاشتم، این را جزو واجبات نیاوردم، چون اصلتا واجب نیست. غسل میت، زنده‌ها مرده را غسل بدهند، واجب است غسلش بدهند. اگر دستم به بدن میت قبل از غسل خورد غسل مس میت واجب است. نماز میت، خمس، زکات، امر به معروف کردن، نهی از منکر کردن، در کل دوره عمرم اگر مستطیع شدم یک بار مکه، اگر نشدم هم که واجب نیست. چند تا واجب در این رساله‌هاست؟ ده تا، بقیه



چی؟ بقیه‌اش راجع به غذاست، راجع به کسب است، راجع به باغداری است، راجع به خرید و فروش است راجع به ازدواج است، راجع به طلاق است. ازدواج هم واجب نیست، جزو واجبات نیست مگر کسی به حرام بیفتد که برایش واجب می‌شود، از باب حفظ خودش از حرام، و گرنه اصل ازدواج هم واجب نیست.

معرفی علم اخلاق

مگر مراجع تقلید در یک رسالهٔ پانصد صفحه‌ای چند تا واجب طرح کرده‌اند؟ ده تا بیشتر نیست، اما در اخلاق من ده تا کتاب اخلاقی می‌توانم معرفی کنم در کنار رساله؛ خوش‌بختانه سه چهار سال پیش دیدم ترجمه هم شده. کتاب اخلاق یعنی چگونه زیستن، چگونه با دیگران برخورد کردن، چگونه رفتار داشتن با زن و بچه، با پدر و مادر، با مردم، با شریک، با اقوام چگونه زیستن؛ یک رسالهٔ عملیه واجبات الهی را در آن فشرده کنند پنجاه صفحه می‌شود، اما از بیست کتاب اخلاقی که الان در ذهن من است، کتاب اخلاق زیاد نوشته شده، آن‌هایی که الان در ذهن من است، یک دانه‌اش چهارصد سال پیش به وسیلهٔ عالم کم نظیر شیعه ملا محسن فیض کاشانی نوشته شده، به نام "محجة البیضاء"، فارسی آن هم شده راه روشن، دربارهٔ اخلاق است که با هم‌دیگر چگونه زندگی کنیم، می‌دانید چند صفحه است؟ نه، چهار هزار صفحه است، واجبات ما در رساله چند صفحه است؟ پنجاه صفحه، اسلام نود درصدش، هشتاد درصد دین اخلاق است، ده درصد، بیست درصد احکام است، ما این قدری احکام نداریم. بیشتر دین آدم‌سازی است، انسان‌سازی است، پاک‌سازی باطن از آلودگی‌های اخلاقی است، آراسته شدن به حسنات اخلاقی است،

۱. الْمَحْجَةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْأَخْيَاءِ كِتَابِي اخلاقی به زبان عربی نوشته ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ق). این کتاب شرح و اصلاح کتاب «احیاء علوم الدین» نوشتهٔ ابوحامد غزالی است. کتاب از چهار بخش عبادات، عادات، مُهْلَكَات و مُنْجِیَات تشکیل شده است. علی اکبر غفاری کتاب را تصحیح کرده و در مقدمه تصحیح، ضمن معرفی غزالی، برخی لغزش‌های کتاب احیاء العلوم را با توجه به دیدگاه‌های علامه امینی برشمرده است. این کتاب با عنوان «راه روشن» به زبان فارسی برگردانده شده است.

بعد هم پیغمبر ﷺ می فرماید نزدیکترین شما در قیامت به محلی که من ایستادم پاک اخلاق ترین تان است، نه آن که زیاد احکام را دریاوار عمل کرده، شبانه روز دویست رکعت نماز خوانده، در ماه بیست روز روزه داشته اما آدم تلخ، عصبانی، از کوره در برو، زمخت باشد؛ پیغمبر ﷺ می فرماید این جور آدمها عباداتشان هم ارزش ندارد، دویست رکعت را بکنید سیصد رکعت، کی می خواهد بخرد؟ خدا باید بخرد که نمی خرد، این که آدم از کوره در برود و جگر زن را بسوزاند، یا زن بدخلقی کند و دل مرد را آتش بزند، یا آدم بدخلقی کند پدرش را مورد هجوم قرار بدهد، مادر را مورد هجوم قرار بدهد، مردم کوچه و بازار را مورد هجوم قرار بدهد، عربده بکشد، فریاد بکشد، تلخی کند، این از نظر قرآن حیوان است، هر چند دو رکعت نماز هم بخواند؛ حیوانهایی هستند که گیرندگی شان قوی است، آدم می تواند نماز را به یک حیوان هم یاد بدهد، بگوید برای من بخوان می خواند. آن که اسلام رویش خیلی نظر دارد انسانیت است، وقار است، کرامت است، بزرگواری است، گذشت است، عفو است، چشم پوشی است، شیرین بودن است، حسود نبودن است، بخیل نبودن است، حریص نبودن است، متکبر نبودن است، ریاکار نبودن است، کینه نداشتن است، اسلام اینهاست، اینها را باید رعایت کرد.

ادامه بحث سیره عملی امام سجاده علیه السلام در مواجهه با عصبانیت

آن وقت یک انسان با قدرتی مثل زین العابدین علیه السلام کارگر را فرستادن دنبال کار، دیر کرده، خود حضرت بلند شده رفتند به دنبالش بیرون مدینه، دیده زیر یک درخت راحت گرفته خوابیده و کار هم نرفته انجام بدهد، چه کار کند زین العابدین علیه السلام؟ طبق قرآن یک لگد بزند در پهلویش و ده متر پرتش کند آن طرف؟! بعد سی تا فحش بدهد بگوید چرا خوابیدی؟! بعد هم بگوید حقوق امروزت را کم می کنم؟! نه، آن که خدا گفته با بنده آفریده من عمل کن این است - چون تو او را نساختی، این مخلوق من است - نرم با او برخورد کن؛ امام چهار زانو نشست و عبایش را تا کرد، روی خاک نشست، فرش که نبرده بود، زین العابدین علیه السلام شروع کرد این کارگر خواب را باد زدن، کم کم خنکش شد، چشمش را



باز کرد دید زین العابدین علیه السلام است، امام علیه السلام نگذاشت بترسد، فقط به او فرمود کارگرم از امشب به بعد شب‌ها را زودتر بخواب که در روز برای کار کردن خواب سراغت نیاید و کار روی زمین نماند. ما تحمل داریم این جوری برخورد بکنیم یا نه؟ اگر نداشته باشیم ما ماموم این امام هستیم؟ نه.

اسلام به ما می‌گوید در مقابل خطا، کم‌کاری و اشتباه دیگران از کوره درنروید، عصبانی هم نشوید، فحش هم ندهید، چون در عصبانیت تصمیم‌های بدی می‌گیرید و انجام می‌دهید، دیگر نمی‌شود جبران کرد؛ می‌کشید، قطع نخاع می‌کنید، می‌سوزانید، خراب می‌کنید، زیر می‌گیرید، نکنید این کار را، گذشت کنید، از خدا برای طرفتان طلب مغفرت کنید، طلب آمرزش کنید، برخوردتان برخورد مساوی با اخلاق خدا باشد با آن‌هایی که در حق‌تان اشتباه می‌کنند.

داستان عصبانیت آیت الله بروجردی

آخرین سخن که شب آخر منبر من هم هست، یک داستان عجیبی را که من در سالگرد آیت الله العظمی بروجردی^۱ در مسجد اعظم پخش هم شد در تلویزیون جلوی چند هزار نفر مرجع و استاد و مدرّس و طلبه و مردم و خانوادهٔ خودش گفتند، آن را برای شما بگویم، مخصوصاً برای جوان‌ها، چون خیلی از جوان‌ها دوست دارند یک کسی باشند و سینه را سپر کنند و خیلی در مقابل دیگران نرم نباشند و مشت بلند کنند و داد بکشند و خودی نشان بدهند، این‌ها کارهای حیوانات است، افتخاری ندارد، هیچ افتخاری ندارد. "آیت الله العظمی بروجردی" کلا هشتاد و هشت سال عمر داشت، من ایشان را دیده بودم، من دفنش هم بودم، بالای قبرش

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق/۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.



بودم، داستانی هم از دفنش دارم می‌ترسم هیچ کدام باور نکنید نمی‌گویم. ایشان داشتند درس می‌دادند، سیصد نفر، سیصد و پنجاه نفر روحانی درس خوانده پای درسش بود، بعضی‌هایشان مجتهد بودند، آن‌هایی که شاگرد درس ایشان بودند بعضی‌هایشان را می‌شناسید آیت الله العظمی گلپایگانی، ایشان از شاگردهای درس آقای بروجردی بودند، امام شش سال درس آقای بروجردی می‌آمد و دیگران؛ خیلی‌ها بودند، آیت الله بهجت از شاگردهای آقای بروجردی بود، ایشان داشتند درس می‌دادند کمی گوش‌شان سنگین بود، ما طلبه‌ها در درس وقتی مرجع تقلید دارد درس می‌دهد حق داریم اشکال کنیم، بگوییم آقا این حرف شما طبق این روایت، طبق این نظر درست نیست، او هم گوش می‌دهد و بعد دفاع می‌کند می‌گوید نه من دلیل قوی‌تر است، برهانم قوی‌تر است، به این دلیل و به این برهان حرف من درست است، طلبه یا قانع می‌شود می‌بیند درست است یا دوباره اشکال می‌کند.

یک شیخی که از منطقه اراک بود، آدم باسوادی بود، کس و کارش با من آشنا هستند، او الان پنجاه سال است از دنیا رفته، او به آقای بروجردی اشکال علمی کرد، آدم واردی هم بود، آقای بروجردی جوابش را داد، آقای بروجردی خیلی متین و باوقار بود، جوابش را داد و جواب خوبی هم داد ولی قانع نشد، دوباره اشکال کرد، آقای بروجردی فقط یک مقدار ابروهایش درهم کشیده شد و یک کمی قیافه‌اش عوض شد، یک کمی صدایش بلندتر شد، گفت حاج شیخ جوابت را دادم ادامه نده؛ این نه فحش است نه داد است، نه فریاد است، نه توهین است. یک ساعت درس آقای بروجردی تازه شده چهل دقیقه، بیست دقیقه دیگر مانده، آقای بروجردی یک مرتبه درس را قطع کرد و ادامه نداد، بالای منبر فرمود بقیه درس فردا، اصلا سابقه نداشت ایشان وسط درس را قطع کند، آمد پایین، همیشه از در دست چپ می‌رفت بیرون، الان من نقشه مسجد در ذهنم است، وقتی درس تمام می‌شود باز می‌کردند و ایشان می‌رفت بیرون، به جای اینکه برود طرف در از وسط طلبه‌ها آمد، حالا مرجع تقلید کل جهان آن زمان آمد وسط جمعیت، رسید به آن شیخ که یک کمی، یک کمی ابروهایش در هم شده بود، دستش را دراز کرد به طرف شیخ، شیخ هم دستش را دراز کرد و به آقای بروجردی دست داد، آقای بروجردی هم جلوی کل خم شد و دستش را بوسید، بعد گفت فردا صبح قبل از درس بیا خانه. فردا صبح قبل از درس رفت خانه - این که من دارم برای‌تان می‌گویم آقای

بروجردی سال چهل فوت کرده و الآن نود و سه است، پنجاه و سه سال است آقای بروجردی از دنیا رفته، تقریباً می‌شود پنجاه و هشت سال قبل این اتفاق افتاده یا بیشتر شصت سال قبل - شیخ می‌رود صبح خدمت ایشان، آن زمان یعنی شصت سال پیش پنج هزار تومان پول می‌دهد، عباى خودش را تا می‌کند و به او می‌دهد و بعد می‌گوید با زبان خودت الان دستت را به جانب خدا بردار بگو خدایا من از عمل دیروز حسین بروجردی گذشتم، گفت آقا شما استاد من هستید، من خادم شما هستم، من با درس گرفتن از شما حیات پیدا کردم، من اصلاً دیروز ناراحت نشدم، فرمود بگو خدایا حسین بروجردی را ببخش، گفت چشم، خدایا آیت الله العظمی بروجردی را ببخش؛ بعد عبا را به او داد، پنج هزار تومان هم داد. قم هم که می‌دانید گرمایش از پنجاه می‌رود بالا یعنی آدم خفه می‌شود؛ آدم مسافرت برود در ماه رمضان روزه‌اش را باید بخورد، در مسافرت هم روزه مستحبی نمی‌شود گرفت، آقای بروجردی همان‌جا گفت خدایا برای این که نفسم را مهار بزنم که دیگر در مقابل بندگان تو عصبانی نشود، از امروز تا یک سال تمام روزه می‌گیرم، خودم را جریمه می‌کنم ولی این کار من را به قیامت نینداز، من را ببخش و این آدم هشتاد ساله یک سال روزه گرفت، از قم بیرون نرفت. این است اسلام؛ عصبانی هم نشده بود، یک خرده قیافه‌اش تغییر کرد، گفت من اشتباه کردم، من نباید نسبت به یک بنده خدا این‌جوری قیافه می‌گرفتم.

شما گاهی شب‌ها در این خانه‌های تهران، این زن‌ها و مردها چه کتک‌هایی می‌خورند! چه فحش‌هایی می‌شنوند! چه وحشتی در بچه‌ها می‌افتد! یکی از شرها که قرآن می‌گوید همین از کوره در رفتن است و عصبانی شدن است که گاهی هم خسارت‌های جبران‌ناپذیر می‌زند.

روضه

از دکترها پرسید، حتماً آدم تشنه، آدم گشنه، آدم داغ‌دیده عصبانی می‌شود، امام حسین علیه السلام دو شبانه‌روز است آب نخورده، غذا نخورده، هفتاد و دو بدن هم جلوی چشمش قطعه قطعه افتادند، یک شجاعی به عمر سعد گفت بروم کارش را تمام کنم گفت برو، همه دکترها می‌گویند تشنه و گشنه عصبانی است، شمشیرش را کشید، حمله کرد به طرف ابی‌عبدالله علیه السلام، امام جواب حمله‌اش را داد یعنی در حمله‌ای که ابی‌عبدالله علیه السلام بهش کرد طرف پایش قطع



شد، آن پایش را از رکاب خالی کرد و از اسب افتاد روی زمین؛ مگر نمی‌گویند آدم تشنه عصبانی است؟ آدم گشنه عصبانی است؟ مگر این حمله نکرد که ابی‌عبدالله علیه السلام را بکشد؟ اما امام از اسب پیاده شد و آمد بالای سر دشمن نشست، فرمود می‌خواهی بیرمت در خیمه‌ها پایت را ببندند؟ دوا روی زخم‌ت بگذارند؟ گفت نه، قوم و خویش‌های من در لشکرند، بلند شو صدای‌شان کن آن‌ها بیایند من را ببرند؛ امام علیه السلام ادامه نداد دشمن کشتی را، امام علیه السلام نه این که ادامه نداد و عصبانی نشد بلکه گفت بیرمت در خیمه‌ها بدهم زخم‌ت را ببندند؛ این امام علیه السلام است، این اخلاق است، اسلام نود درصدش اخلاق است، ده درصد احکام است، این جور محبت به دشمن. اما وقتی دیدند خودش بی‌حال شده، وقتی دیدند دیگر خون از بدنش زیاد رفته، وقتی دیدند دیگر طاقت سواری‌اش کم شده، پیشانی‌اش را با تیر نشانه گرفتند، معلوم است تیر وقتی آمد به پیشانی خورد دیگر جلوی خودش را نمی‌شد بگیرد، نه با دست و نه با دستمال، مجبور شد کمربندش را باز کند، پیراهن عربی‌اش را بالا بزند، وقتی با دامن پیراهن داشت صورتش را پاک می‌کرد سینه‌اش روبروی دشمن قرار گرفت، حمله با تیر سه شعبه به او حمله کرد، هر کاری کرد تیر را از جلو بیرون بیاورد دید نمی‌شود، روی زین اسب خم شد و تیر را از عقب بیرون کشید، اما دیگر طاقت سواری ندارد، نه ذوالجناح تاب استقامت داشت و نه سیدالشهدا علیه السلام طاقت سواری داشت؛ هوا ز باد مخالف چو نیلگون گردید، عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید. اسب وقت دید امام نمی‌تواند سوار شدنش رو ادامه بدهد سریع آمد میان یک گودال، دو دستش رو جلو کشید و دو پایش رو به عقب، خودش را به زمین نزدیک کرد که ابی‌عبدالله علیه السلام آرام بیاید روی زمین، آرام آمد روی خاک، اسب آمد بالای گودال و دوان دوان آمد پشت خیمه‌ها، زن و بچه بیرون ریختند، دیدند اسب آمده اما ابی‌عبدالله علیه السلام نیامده، دیدن زین اسب واژگون است، یال اسب غرق در خون؛ امام زمان علیه السلام می‌گوید این هشتاد و چهار تا با پای برهنه در حالی که به سر و سینه می‌زدند، موهای سرشان را می‌کنند، دوان دوان آمدند، وقتی رسیدند دیدن «و شمرٌ جالسٌ علی صدرک»^۱.

